

انجیل به گزارش متی

مقدمه

این گزارش، توسط یکی از شاگردان نزدیک عیسی مسیح به نام متی نوشته شده است. متی داستان زندگی استاد خود عیسی را چند سال پس از رفتن او به آسمان نوشته است.

متی از بودن با عیسی دریافت که او مسیح خداست که توسط پیامبران پیشین در مورد او بارها خبر داده شده است. متی فهمید که خدا وعده‌هایی را که از قدیم داده بود، با آمدن عیسی مسیح بر روی زمین، تحقق بخشید.

متی در آغاز با بیان شجره‌نامه عیسی، از زمان خود به گذشته‌ها برمی‌گردد. او با ذکر این شجره‌نامه، نشان می‌دهد که عیسی از لحاظ نسب به ابراهیم و داوود می‌رسد، زیرا خدا وعده کرده بود که مسیح موعود از نسل آنها به دنیا خواهد آمد.

متی در این گزارش، به بیان یکی از موعظه‌های مشهور عیسی که به نام «موعظه سر کوه» یاد می‌شود، می‌پردازد. او از تعالیم و معجزه‌های عیسی ذکر می‌کند و در اخیر از مصلوب شدن و رستاخیز عیسی مسیح سخن می‌گوید.

متی توسط این گزارش، عیسی را که مسیح وعده شده است و مطابق به پیشگویی‌ها برای نجات همه انسانها به زمین آمد، به ما معرفی می‌کند. با خواندن انجیل به گزارش متی، می‌توان عیسی را بهتر شناخت و به او اعتماد کرد.

فهرست موضوعات

- شجره‌نامه و تولد عیسی مسیح: فصل ۱ - ۲
رسالت یحیی تعمیددهنده: فصل ۱:۳ - ۱۲
تعمید و وسوسه شدن عیسی: فصل ۳:۳ - ۱۱:۴
تعلیم و معجزه‌های عیسی در ولایت جلیل: فصل ۴:۱۲ - ۳۵
از ولایت جلیل تا شهر اورشلیم: فصل ۱۹ - ۲۰
هفته آخر و مرگ عیسی در اورشلیم: فصل ۲۱ - ۲۷
رستاخیز و ظهور عیسی: فصل ۲۸

شجره‌نامه عیسی مسیح

(همچنان در لوقا ۳:۲۳ - ۳۸)

۱ شجره‌نامه عیسی مسیح که از نسل داوود و داوود از نسل ابراهیم بود:

۲ ابراهیم پدر اسحاق بود، اسحاق پدر یعقوب و یعقوب پدر یهودا و برادرانش بود. ۳ یهودا پدر فارز و زرح که مادرشان تمار بود، فارز پدر حزرون و حزرون پدر ارام، ۴ ارام پدر عمیناداب، عمیناداب پدر نحشون و نحشون پدر شکمون، ۵ شکمون پدر بوغز که مادرش راحاب بود، بوغز پدر عبید که مادرش روت بود و عبید پدر یسی، ۶ یسی پدر داوود پادشاه بود.

داوود پدر سلیمان که مادرش زن اوریا بود. ۷ سلیمان پدر رحبعام، رحبعام پدر ابیا و ابیا پدر آسا، ۸ آسا پدر یهوشافاط، یهوشافاط پدر یورام و یورام پدر عزیا، ۹ عزیا پدر یوتام، یوتام پدر آحاز و آحاز پدر حزقیا، ۱۰ حزقیا پدر منسی، منسی پدر آمون و آمون پدر یوشیا بود. ۱۱ یوشیا پدر یکنیا و برادران او بود. در این زمان یهودیان به بابل تبعید شدند.

۱۲ پس از تبعید یهودیان به بابل، یکنیا پدر شلتیئیل و شلتیئیل پدر زروبابل، ۱۳ زروبابل پدر ابیهود، ابیهود پدر ایلیاقیم، ایلیاقیم پدر عازور، ۱۴ عازور پدر صادوق، صادوق پدر یاکین،

یاکین پدر ایلیهود،^{۱۵} ایلیهود پدر العازار، العازار پدر متان و متان پدر یعقوب،^{۱۶} یعقوب پدر یوسف شوهر مریم بود و مریم، عیسی را که مسیح خدا بود به دنیا آورد.

^{۱۷} به این ترتیب از ابراهیم تا داوود چهارده نسل و از داوود تا تبعید یهودیان به بابل چهارده نسل و از زمان تبعید تا مسیح، چهارده نسل است.

تولد عیسی مسیح

(همچنان در لوقا ۲: ۱-۷)

^{۱۸} تولد عیسی مسیح چنین رخ داد: مریم، مادر عیسی نامزد یوسف بود. پیش از آن که مریم به خانه شوهر برود، معلوم شد که از روح مقدس حامله است.^{۱۹} یوسف مرد نیکوکار بود و نمی خواست که مریم پیش مردم بدنام شود، پس تصمیم گرفت بدون سر و صدا از مریم جدا شود.^{۲۰} یوسف هنوز در این فکر بود که فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف پسر داوود، از بردن مریم به خانه خود نترس، زیرا آنچه در بطن اوست، از روح مقدس است.^{۲۱} مریم پسری به دنیا خواهد آورد و تو نام او را عیسی خواهی گذاشت، زیرا او مردم خود را از گناهان شان رهایی خواهد داد.»

^{۲۲} این همه برای آن واقع شد تا کلامی را که خداوند به وسیله پیامبر خود گفته است به انجام رسد:

^{۲۳} «باکره ای حامله خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد

که عِمانوئیل یعنی خدا با ماست، خوانده خواهد شد.»

^{۲۴} وقتی یوسف از خواب بیدار شد، آن گونه که فرشته خداوند فرموده بود عمل کرد، و مریم را به خانه خود آورد.^{۲۵} اما او تا زمانی با مریم همبستر نشد که او پسر خود را به دنیا آورد و یوسف

نام آن کودک را عیسی گذاشت.

آمدن ستاره‌شناسان

۲ وقتی عیسی در زمان پادشاهی هیرودیسی در بیت لحم یهودیه تولد یافت، چند ستاره‌شناس از سرزمین شرق به اورشلیم آمدند^۲ و پرسیدند: «کجاست آن نوزادی که پادشاه یهودیان است؟ زیرا ما ستاره او را در شرق دیده‌ایم و به پرستش او آمده‌ایم.»^۳ وقتی هیرودیسی این را شنید، بسیار پریشان شد و تمام مردم اورشلیم نیز با او به تشویش افتادند.^۴ او سران کاهنان و علمای شریعت یهود را جمع کرد و از آنها پرسید: «مسیح در کجا تولد خواهد شد؟»^۵ آنها جواب دادند: «در بیت لحم یهودیه زیرا پیامبری چنین نوشته است:

۶ ای بیت لحم که در سرزمین یهودا هستی،

تو هرگز از دیگر شهرهای یهودا کمتر نیستی،

زیرا از تو رهبری ظهور خواهد کرد

که قوم من اسرائیل را رهنمایی خواهد نمود.»

۷ آنگاه هیرودیسی ستاره‌شناسان را به طور خصوصی خواست و زمان دقیق نمایان شدن ستاره را پرسان کرد و از آن آگاه شد.^۸ پس آنها را به بیت لحم فرستاده گفت: «بروید و با دقت آن نوزاد را بیابید، همین‌که او را یافتید به من خبر دهید تا من هم بیایم و به او تعظیم کنم.»^۹ آنها بعد از شنیدن سخنان پادشاه حرکت کردند و ستاره‌ی که در شرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا این‌که در بالای مکانی که کودک در آنجا بود، از حرکت ایستاد.^{۱۰} آنها وقتی ستاره را دیدند، بی‌نهایت خوشحال شدند.^{۱۱} ستاره‌شناسان به آن خانه داخل شده و کودک را با مادرش مریم دیدند، آنها روی به زمین افتاده و به کودک تعظیم کردند. آنگاه آنها صندوقهای خود را باز کرده

و تحفه‌هایی شامل طلا، خوشبویی کُنْدُر و عطر مُر را به او تقدیم نمودند.^{۱۲} چون خدا به آنها در خواب گفته بود که دوباره نزد هیروдіس برنگردند، پس از راه دیگری به وطن خود بازگشتند.

فرار یوسف و مریم به مصر

^{۱۳} پس از رفتن ستاره‌شناسان، فرشتهٔ خداوند در خواب به یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را گرفته به مصر فرار کن و تا زمانی که برایت نگفته‌ام، در آنجا بمان، زیرا هیروдіس می‌خواهد کودک را پیدا کرده و به قتل برساند.»^{۱۴} پس یوسف برخاست، کودک و مادرش را گرفته در همان شب به طرف مصر حرکت کرد و^{۱۵} تا وقتی که هیروдіس مُرد، او در آنجا ماند. به این‌گونه سخنی را که خداوند از طریق پیامبرش خبر داده بود عملی شد که: «پسر خود را از مصر فرا خواندم.»

قتل عام کودکان در بیت لحم

^{۱۶} وقتی هیروдіس متوجه شد که ستاره‌شناسان او را فریب داده‌اند، بسیار غضبناک شد. او فرمان قتل عام پسران دو ساله و کمتر از آن را در بیت لحم و تمام اطراف آن داد، زیرا این مطابقت داشت با تاریخی که از ستاره‌شناسان دریافته بود.^{۱۷} به این ترتیب کلماتی که به وسیلهٔ ارمیای پیامبر بیان شده بود، به حقیقت پیوست:

^{۱۸} «صدایی در شهر رامه به گوش رسید.

صدای گریه و ماتم بزرگ.

راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کرد

و تسلی نمی‌شد،

زیرا آنها از بین رفته‌اند.»

بازگشت یوسف و مریم از مصر

^{۱۹} وقتی هیرودیس مُرد، فرشتهٔ خداوند در خواب به یوسف که در مصر بود ظاهر شده، ^{۲۰} به او گفت: «برخیز و کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل روانه شو، زیرا کسانی که قصد جان کودک را داشتند، مُرده‌اند.» ^{۲۱} پس یوسف برخاسته کودک و مادرش را گرفت و به سرزمین اسرائیل برگشت. ^{۲۲} اما وقتی شنید که آرکلاووس، به جای پدر خود هیرودیس در یهودیه به فرمانروایی رسیده است، ترسید که به آنجا برود، پس در خواب به او هشدار داده شد و یوسف به ولایت جلیل رفت ^{۲۳} در آنجا در شهری به نام ناصره مسکن گزید. به این طریق پیشگویی پیامبران که گفته بودند: «او ناصری خوانده خواهد شد»، کامل گردید.

رسالت یحیای تعمیددهنده

(همچنان در مرقس ۱: ۱-۸ و لوقا ۳: ۱-۱۸ و یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

^۳ در آن روزها یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه نمایان شده چنین موعظه می‌کرد: ^۲ «توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است!» ^۳ یحیی همان کسی است که اشعیای نبی دربارهٔ او می‌گوید:

«شخصی در بیابان فریاد می‌زند:

راه را برای خداوند آماده سازید،

راه را برای او هموار کنید.»

^۴ لباس یحیی از پشم شتر بود و کمر بند چرمی به کمر داشت و خوراکش ملخ و عسل صحرایی

بود.^۵ مردم از اورشلیم، سراسر یهودیه و نواحی دریای اُردن پیش او می آمدند. ^۶ آنها به گناهان خود اعتراف کرده و به وسیلهٔ یحیی در دریای اُردن غسل تعمید می گرفتند.

^۷ وقتی یحیی دید بسیاری فریسیان و صدوقیان برای تعمید آمده اند، به آنها گفت: «ای نسل مارها! چه کسی به شما گفت که می توانید از خشم و غضب خدا که در حال آمدن است، بگریزید؟»^۸ پس کارهایی را انجام دهید که نشان دهندهٔ توبهٔ شما از گناهان تان باشد.^۹ و با این فکر که ابراهیم جدتان است خود را فریب ندهید. بدانید که خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم بیافریند.^{۱۰} اکنون تیشه بر ریشهٔ درختها گذاشته شده است و هر درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد، قطع شده و در آتش انداخته خواهد شد.^{۱۱} من شما را برای توبه با آب تعمید می دهم، ولی کسی که بعد از من می آید، قدرتش از من بیشتر است و من لایق آن نیستم که حتی کفشهای او را بردارم. او شما را با روح مقدس و آتش تعمید خواهد داد.^{۱۲} او شاخی اش را در دست گرفته و خرمن خود را پاک خواهد کرد. گندم را در گدام جمع کرده، ولی کاه را در آتش خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

تعمید گرفتن عیسی مسیح

(همچنان در مرقس ۱: ۹-۱۱ و لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

^{۱۳} در آن وقت عیسی از منطقهٔ جلیل به دریای اُردن نزد یحیی رفت تا به وسیلهٔ او غسل تعمید بگیرد.^{۱۴} اما یحیی کوشش کرد تا عیسی را از این کار بازدارد، پس گفت: «من باید از تو تعمید بگیرم، تو چطور نزد من آمده ای؟»^{۱۵} عیسی در جواب او گفت: «بگذار حالا چنین شود، زیرا به این گونه ارادهٔ خدا اجرا خواهد شد.» پس یحیی قبول کرد.^{۱۶} همین که عیسی تعمید گرفت و از آب بیرون آمد، آسمان باز شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری پایین شده به سویش می آید.^{۱۷} آنگاه صدایی از آسمان شنیده شد که می گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم.»

غلبه عیسی بر وسوسه های شیطان

(همچنان در مرقس ۱: ۱۲-۱۳ و لوقا ۴: ۱-۱۳)

۴^۱ آنگاه روح مقدس، عیسی را به بیابان بُرد تا شیطان او را وسوسه کند.^۲ عیسی چهل شبانه روز، روزه گرفت و بالاخره گرسنه شد.^۳ در آن وقت شیطان به عیسی نزدیک شده، گفت: «اگر تو پسر خدا هستی بگو این سنگها به نان تبدیل شوند.»^۴ عیسی جواب داد:

«نوشته شده است: انسان فقط به نان زنده نیست،

بلکه با هر کلمه ای که خداوند می فرماید.»

۵^۵ آنگاه شیطان او را به شهر مقدس (اورشلیم) بُرد و او را بر بام خانه خدا قرار داد،^۶ و به عیسی گفت: «اگر تو پسر خدا هستی، از اینجا خود را پایین بینداز، زیرا در کلام خدا نوشته شده است:

خدا به فرشته گان خود فرمان خواهد داد

و آنها تو را در دستهای خود نگه خواهند داشت،

تا مبادا پایت به سنگی بخورد.»

۷^۷ عیسی جواب داد: «همچنان در کلام خدا نوشته شده است:

خداوند، خدای خود را آزمایش مکن.»

۸^۸ بار دیگر شیطان، عیسی را بر بالای کوه بسیار بلندی بُرد و تمام ممالک جهان و شکوه و بزرگی آنها را به او نشان داد،^۹ و به عیسی گفت: «اگر تو مرا سجده کنی صاحب همه آن خواهی

شد.»^{۱۰} عیسی به شیطان گفت: «دور شو، ای شیطان! زیرا در کلام خدا نوشته شده است:

خداوند، خدای خود را پرستش کن و فقط او را خدمت نما.»

^{۱۱} پس شیطان از عیسی دور شد و فرشته‌گان آمده او را خدمت کردند.

تعلیم و معجزه‌های عیسی در ولایت جلیل

(همچنان در مرثس ۱۴:۱-۱۵ و لوقا ۴:۱۴-۱۵)

^{۱۲} وقتی عیسی از زندانی شدن یحیی خبر شد، به ولایت جلیل رفت. ^{۱۳} عیسی در شهر ناصره نماند بلکه به کپرناحوم که در کنار بحیرهٔ جلیل و جایی که در قلمرو زبولون و نفتالی واقع بود، رفت و در آنجا ماند. ^{۱۴} و به این صورت سخنان اشعیای نبی به حقیقت پیوست که گفته بود:

^{۱۵} «سرزمین زبولون و نفتالی،

از بحیرهٔ مدیترانه تا آن طرف دریای اُردن،

ای جلیل سرزمین بیگانه‌گان،

^{۱۶} قومی که در تاریکی به سر می‌بردند،

نور عظیمی دیدند،

و بر آنهایی که در سایهٔ مرگ ساکن بودند،

روشنایی درخشید.»

^{۱۷} عیسی از آن روز به موعظه آغاز کرد و گفت: «توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک

عیسی چهار ماهیگیر را به پیروی از خود دعوت می کند

(همچنان در مرثس ۱: ۱۶-۲۰ و لوقا ۵: ۱-۱۱)

^{۱۸} وقتی عیسی در کنار بحیرهٔ جلیل قدم می زد دو برادر را که یکی آن شمعون مشهور به پطرس بود و برادرش را که اندریاس نام داشت دید. آنها جالهای خود را به آب می انداختند زیرا ماهیگیر بودند. ^{۱۹} عیسی به ایشان گفت: «مرا پیروی کنید تا به جای ماهی انسانها را به دست آورید.» ^{۲۰} آنها با عجله جالهای خود را گذاشتند و به دنبال عیسی رفتند.

^{۲۱} عیسی از آنجا کمی پیشتر رفته و یعقوب پسر زبدی و برادرش یوحنا را دید که با پدر خود زبدی در کشتی جالهای خود را آماده می کردند. عیسی آنها را صدا کرد. ^{۲۲} آنها با عجله کشتی و پدر خود را گذاشته و به دنبال او رفتند.

عیسی مردم را تعلیم می دهد و شفا می بخشد

(همچنان در لوقا ۶: ۱۷-۱۹)

^{۲۳} عیسی تمام جلیل را می گشت و در کنیسه ها تعلیم می داد. مژدهٔ پادشاهی آسمانی را موعظه می کرد و مرضهای مردم را شفا می بخشید. ^{۲۴} شهرت او در تمام سوریه پخش شد و مردم تمام دیوانه گان، مفلوجان و کسانی را که میرگی داشتند، نزد او آوردند. او کسانی را که روح شیطانی و مرضهای مختلف جسمانی داشتند، شفا می بخشید. ^{۲۵} تعداد زیادی نیز از جلیل، دکاپولس، اورشلیم، یهودیه و از آن سوی دریای اردن به دنبال عیسی روان شدند.

موعظهٔ سر کوه

۵^۱ وقتی عیسی ازدحام مردم را دید، به بالای کوه رفته و در آنجا نشست و شاگردانش نزد او آمدند.^۲ عیسی شروع به سخن گفتن کرد و به آنها چنین تعلیم داد:

خوشبختی واقعی

(همچنان در لوقا ۶: ۲۰-۲۳)

۳ «خوشا به حال کسانی که از فقر روحانی خود آگاه‌اند،

زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

۴ خوشا به حال ماتم‌زده‌گان،

زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

۵ خوشا به حال فروتنان،

زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

۶ خوشا به حال کسانی که گرسنه و تشنه عدالت هستند،

زیرا ایشان سیر خواهند شد.

۷ خوشا به حال رحم‌کننده‌گان،

زیرا ایشان رحمت خواهند یافت.

۸ خوشا به حال پاک‌دلان،

زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

^۹ خوشا به حال صلح‌کننده‌گان،

زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

^{۱۰} خوشا به حال کسانی که به خاطر عدالت، جفا می‌بینند،

زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

^{۱۱} خوشحال باشید، وقتی که به خاطر من، شما را دشنام دهند، به شما آزار رسانند و تهمت ناحق به شما ببندند. ^{۱۲} آنگاه خوشحال باشید و بسیار خوشی کنید، زیرا اجر شما در بهشت بزرگ است، چون همین‌طور به پیامبران گذشته نیز آزار می‌رسانیدند.

شما نور و نمک دنیا هستید

(همچنان در مرقس ۹: ۵۰ و لوقا ۱۴: ۳۴-۳۵)

^{۱۳} شما نمک دنیا هستید، ولی هرگاه نمک مزه خود را از دست دهد، چگونه می‌توان آن را بار دیگر نمکین ساخت؟ پس دیگر به کار نمی‌آید، دور انداخته شده و پایمال مردم می‌گردد.

^{۱۴} شما نور جهان هستید. شهری را که بالای کوهی ساخته شود، نمی‌توان پنهان کرد. ^{۱۵} هیچ‌کس چراغ را روشن نمی‌کند تا آن را زیر تشت بگذارد بلکه آن را بالای چراغدان می‌گذارد تا به همه کسانی که در خانه‌اند، روشنی دهد. ^{۱۶} پس بگذارید نور شما در برابر مردم بدرخشد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را ستایش نمایند.

عیسی شریعت را تکمیل کرد

^{۱۷} فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را منسوخ کنم. من نیامده‌ام تا آنها را منسوخ کنم بلکه آمده‌ام تا آنها را تکمیل کنم. ^{۱۸} به یقین به شما می‌گویم تا آسمان و زمین بر جای هستند، یک حرف و نقطه‌یی از تورات از بین نخواهد رفت تا آن که همه آن تکمیل گردد. ^{۱۹} پس هرگاه کسی حتی کوچکترین حکم شریعت را زیر پای کند و دیگران را چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی خوردترین شمرده خواهد شد. اما اگر کسی شریعت را اجرا کند و به دیگران نیز چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی، بزرگ خوانده خواهد شد. ^{۲۰} من برای تان می‌گویم که اگر عدالت‌تان از عدالت علمای شریعت و فریسیان بیشتر نباشد، به پادشاهی آسمانی داخل نخواهید شد.

نتیجه‌ای خشم و قهر

^{۲۱} شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شده است: «قتل نکن و هرکس مرتکب قتل شود، محاکمه خواهد شد.» ^{۲۲} اما من به شما می‌گویم: هرکس نسبت به برادر خود قهر شود، سزاوار محاکمه است و هرکسی برادر خود را جاهل بخواند، به محکمه برده خواهد شد و اگر کسی برادر خود را احمق بخواند، مستحق آتش دوزخ خواهد بود. ^{۲۳} پس اگر هدیه خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به خاطر بیاوری که برادرت از تو قهر است، ^{۲۴} هدیه خود را پیش قربانگاه بگذار و اول برو با برادر خود آشتی کن و پس از آن برگرد و هدیه خویش را تقدیم کن.

^{۲۵} با مدعی خود وقتی که هنوز در راه محکمه هستی صلح نما، مبادا آن مدعی تو را به دست قاضی بسپارد و قاضی تو را به دست نگهبان بدهد و زندانی شوی. ^{۲۶} به راستی بدان که تا آخرین پولت را ندهی از زندان بیرون نخواهی آمد.

تعلیم عیسی‌ای مسیح بر ضد شهوت و زنا

^{۲۷} شنیده‌اید که گفته شده است: «زنا نکن.» ^{۲۸} اما من به شما می‌گویم: هرگاه کسی از روی

شهوٲ به زنی ببیند، در دل خود با او زنا کرده است.^{۲۹} پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو می‌شود، آن را بکش و دوربنداز، زیرا بهتر است عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا این که با تمام بدن به دوزخ انداخته شوی.^{۳۰} اگر دست راست تو را گمراه می‌سازد، آن را بریده و دوربنداز، زیرا بهتر است عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا این که با تمام بدن به دوزخ بیفتی.

تعلیم عیسی‌ مسیح در مورد طلاق

(همچنان در متی ۹: ۱۹ و مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲ و لوقا ۱۶: ۱۸)

^{۳۱} همچنان گفته شده است: «هر مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید طلاقنامه‌یی به او بدهد.»^{۳۲} اما من به شما می‌گویم: هرکسی که زن خود را جز به علت زنا طلاق دهد، او را به زناکاری می‌کشاند و هرکس با چنین زنی ازدواج نماید، زنا می‌کند.

تعلیم عیسی در مورد سوگند خوردن

^{۳۳} همچنان شنیده‌اید که از قدیم به مردم گفته شده است: «سوگند دروغ نخور و به هر سوگندی که به نام خداوند خورده‌ای عمل نما.»^{۳۴} اما من می‌گویم: به هیچ وجه سوگند یاد نکن، نه به آسمان زیرا که تخت خداست،^{۳۵} نه به زمین زیرا که پای‌انداز اوست، نه به اورشلیم چون که شهر آن پادشاه بزرگ است^{۳۶} و نه به سر خود به‌خاطری که قادر نیستی مویی از آن را سیاه یا سفید کنی.^{۳۷} پس سخن شما فقط بلی یا نخیر باشد. اگر بیشتر از آن بگویند از جانب شیطان است.

تعلیم عیسی در مورد انتقام

(همچنان در لوقا ۶: ۲۹-۳۰)

^{۳۸} شنیده‌اید که گفته شده است: «چشم در بدل چشم و دندان در بدل دندان.»^{۳۹} اما من به شما

می‌گوییم: از کسی که به تو بدی می‌کند، انتقام نگیر. اگر کسی بر روی راست تو سیلی می‌زند، روی دیگری را هم به طرف او بگردان. ^{۴۰} هرگاه کسی تو را به خاطر گرفتن پیراهنت به محکمه بکشد، کرتی خود را هم به او ببخش. ^{۴۱} هرگاه شخصی تو را به رفتن یک کیلومتر راه مجبور کند، دو کیلومتر با او برو. ^{۴۲} کسی که از تو چیزی می‌خواهد، ببخش و از کسی که قرض می‌خواهد، روی نگردان.

با دشمنان تان مهربانی کنید

(همچنان در لوقا ۶: ۲۷-۲۸ و ۶: ۳۲-۳۶)

^{۴۳} شنیده‌اید که گفته شده است: «همسایه خود را دوست بدار و از دشمنت نفرت داشته باش.»
^{۴۴} اما من به شما می‌گویم: دشمنان تان را دوست داشته باشید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند، دعا کنید ^{۴۵} تا فرزندان پدرآسمانی خود باشید، زیرا او آفتاب خود را بر بدکاران و درستکاران یکسان می‌تاباند و باران خود را بر پرهیزگاران و بدکاران می‌باراند. ^{۴۶} اگر فقط کسانی را دوست داشته باشید که شما را دوست دارند، چه اجری دارید؟ مگر جزیه‌گیران این کار را نمی‌کنند؟ ^{۴۷} اگر فقط به دوستان خود سلام بدهید چه کار فوق‌العاده‌ی کرده‌اید؟ مگر جزیه‌گیران این کار را نمی‌کنند؟ ^{۴۸} پس شما کامل باشید، همان‌طور که پدرآسمانی شما کامل است.

تعلیم عیسی در مورد صدقه دادن

۶ ^۱ هوشیار باشید، کارهای خیر و نیک خود را برای جلب توجه مردم نکنید تا مردم آن را ببینند، زیرا اگر چنین کنید هیچ اجری نزد پدرآسمانی خود نخواهید داشت. ^۲ پس هرگاه صدقه می‌دهی، آن را با دُهل و سُرنا اعلام نکن، چنانچه ریاکاران در کنیسه‌ها و در سرکها انجام می‌دهند تا مورد ستایش مردم قرار بگیرند. به یقین بدانید که آنها اجر خود را یافته‌اند. ^۳ اما تو،

هرگاه صدقه می دهی، نگذار دست چپت از آنچه دست راست می کند آگاه شود.^۴ صدقه دادن تو باید پنهانی باشد و پدرآسمانی تو که همه رازها را می داند، اجر تو را به طور آشکار خواهد داد.

عیسی طرز دعا را تعلیم می دهد

(همچنان در لوقا ۱۱: ۴-)

^۵ وقتی دعا می کنید، مانند ریاکاران نباشید. آنها دوست دارند در کنیسه ها و گوشه های سرکها ایستاد شده و دعا بخوانند تا مردم آنها را ببینند. به یقین برای تان می گویم که آنها اجر خود را یافته اند.^۶ هرگاه تو دعا می کنی به خانه ات برو، دروازه را بسته کن و در حضور پدر نادیده خود که در آسمان است، دعا کن. آن وقت پدرآسمانی تو که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد.^۷ در وقت دعا مانند دیگران کلمه های بیهوده را تکرار نکنید، آنها فکر می کنند با تکرار زیاد، دعای شان مستجاب می شود.^۸ پس مانند ایشان نباشید، زیرا پدر شما احتیاجهای شما را پیش از آن که از او بخواهید، می داند.^۹ پس شما این طور دعا کنید:

«ای پدرآسمانی ما،

نام تو مقدس باد.

^{۱۰} پادشاهی تو بیاید.

اراده تو همان طور که در آسمان اجرا می شود، در زمین نیز اجرا شود.

^{۱۱} نان روزانه ما را امروز به ما بده.

^{۱۲} گناهان ما را ببخش، چنان که ما نیز همه کسانی را که به ما گناه کرده اند می بخشیم.

^{۱۳} ما را از وسوسه‌ها دور نگاه‌دار و از شریر رهایی ده،

[زیرا پادشاهی، قدرت و جلال تا ابد از آنِ توست! آمین.]»

^{۱۴} چون اگر کسانی را که به شما گناه کرده‌اند ببخشید، پدرآسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. ^{۱۵} اما اگر شما گناهان دیگران را نبخشید، پدرآسمانی شما نیز گناهان شما را نخواهد بخشید.

تعلیم عیسی در مورد روزه گرفتن

^{۱۶} وقتی روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران خود را جگرخون نشان ندهید. آنها خود را طوری نشان می‌دهند تا مردم بفهمند که روزه دارند. به یقین من به شما می‌گویم که آنها اجر خود را یافته‌اند. ^{۱۷} اما تو وقتی روزه می‌گیری، رویت را بشوی و موهایت را چرب کن، ^{۱۸} تا پیش مردم روزه‌دار به نظر نیایی بلکه فقط پدرآسمانی تو که در نهان است آن را بداند، آن وقت پدرآسمانی تو که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد.

ذخیره کردن گنج

(همچنان در لوقا ۱۲: ۳۲-۳۴)

^{۱۹} گنجی بر روی زمین برای خود ذخیره نکنید، جایی که موریانه و زنگ به آن زیان می‌رساند و دزدان آمده آن را می‌دزدند. ^{۲۰} بلکه گنجهای خود را در بهشت ذخیره کنید، یعنی در جایی که موریانه به آن آسیبی نمی‌رساند و دزدان نمی‌توانند دزدی کنند. ^{۲۱} زیرا هر جایی که ثروت شما باشد، دل شما هم آنجا خواهد بود.

تشخیص کردن روشنی و تاریکی

(همچنان در لوقا ۱۱: ۳۳-۳۶)

^{۲۲} چشم چراغ بدن است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام وجودت روشن است. ^{۲۳} اما اگر چشم تو سالم نباشد، تمام وجودت در تاریکی خواهد بود. پس اگر آن نوری که در تو است تاریک باشد، آن چه تاریکی بزرگی خواهد بود!

خدمت نمودن دو ارباب ممکن نیست

(همچنان در لوقا ۱۶: ۱۳)

^{۲۴} هیچ کس نمی تواند دو ارباب را خدمت کند، چون یا از یکی بدش می آید و دومین را دوست می دارد و یا به یکی ارادت دارد و دیگری را حقیر می شمارد. شما نمی توانید هم بنده خدا باشید و هم بنده پول.

توکل کردن بر خدا

(همچنان در لوقا ۱۲: ۲۲-۳۱)

^{۲۵} پس به شما می گویم که پریشان خوراک به خاطر زندگی و لباس برای بدن نباشید، زیرا زندگی مهمتر از خوراک و بدن مهمتر از لباس است. ^{۲۶} پرنده گان را ببینید، آنها نه می کارند، نه درو می کنند و نه در گدامها ذخیره می کنند، ولی پدر آسمانی شما خوراک آنها را می دهد. مگر ارزش شما به مراتب بیشتر از آنها نیست؟ ^{۲۷} آیا یکی از شما با پریشانی می تواند لحظه ای به طول عمر خود زیاد کند؟

^{۲۸} چرا برای لباس تشویش می کنید؟ سوسنهای صحرا را ببینید چگونه نمو می کنند، آنها کاری نمی کنند و لباسی نمی بافند. ^{۲۹} ولی بدانید که حتی سلیمان پادشاه هم با آن همه شکوه و بزرگی اش مانند یکی از این گلها زیبا و آراسته نبود. ^{۳۰} اگر خدا علفی را که امروز در صحرا می روید و فردا در تنور سوختانده می شود چنین می آراید، آیا شما را، ای کم ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد

پوشانید؟^{۳۱} پس پریشان نباشید و نگویید: چه بخوریم؟ چه بنوشیم؟ و یا چه بپوشیم؟
^{۳۲} خداشناسان برای به دست آوردن تمام این چیزها تشویش می کنند. پدرآسمانی شما می داند
که شما به همه این چیزها نیاز دارید.^{۳۳} پس اول پادشاهی خدا و عدالت او را بطلبید، آنگاه
همه این چیزها به شما داده خواهد شد.^{۳۴} دیگر نگران فردا نباشید، نگرانی فردا برای فرداست
و مشکل امروز برای امروز کافی است.

دیگران را قضاوت نکنید

(همچنان در لوقا ۶: ۳۷-۳۸ و لوقا ۶: ۴۱-۴۲)

۷^۱ دیگران را قضاوت نکنید تا خدا شما را مورد قضاوت قرار ندهد.^۲ همان طور که شما
دیگران را قضاوت می کنید، به همان طور بر شما قضاوت خواهد شد. با هر اندازه بی که به
دیگران بدهید، با همان اندازه عوض خواهید گرفت.^۳ چرا پَرَکاهی را که در چشم برادرت است
می بینی، ولی چوب بزرگی را که در چشم خود داری نمی بینی؟^۴ باز چگونه جرأت می کنی، به
برادر خود بگویی: «اجازه بده پَرَکاه را از چشمت بیرون بیاورم!» در حالی که خودت چوب
بزرگی در چشم داری.^۵ ای ریاکار، اول آن چوب بزرگ را از چشم خود بیرون بیاور، آنگاه
درست خواهی دید تا پَرَکاه را از چشم برادرت بیآوری.

۶ آنچه مقدس است، به سگها ندهید و مرواریدهای خود را پیش خوکها نیندازید زیرا آنها را
پایمال کرده و به شما حمله خواهند کرد.

خدا دعای ما را می شنود

(همچنان در لوقا ۱۱: ۴-۱)

۷^۲ بخواهید به شما داده خواهد شد، بجوید پیدا خواهید کرد، بگوید و دروازه به روی شما باز
خواهد شد.^۸ چون هرکه بخواهد به دست می آورد، هرکه بجوید پیدا می کند و هرکه بگوید،

دروازه به رویش باز می‌شود.^۹ آیا کسی در میان شما است که هرگاه پسرش از او نان بخواند، سنگی به پسر خود بدهد؟^{۱۰} و یا وقتی که ماهی بخواند، ماری در دستش بگذارد؟^{۱۱} شما با این که گناهکار هستید، ولی می‌دانید آنچه خوب است به فرزندان تان بدهید. پس چقدر بیشتر پدرآسمانی شما چیزهای خوب را به آنها می‌دهد؟^{۱۲} شما درخواست می‌کنند، خواهد بخشید.

^{۱۲} با دیگران همان‌طور رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار شود. این خلاصه تورات و نوشته‌های پیامبران است.

فرق بین راه زندگی ابدی و راه هلاکت

(همچنان در لوقا ۱۳: ۲۲-۲۴)

^{۱۳} از دروازه تنگ داخل شوید، زیرا دروازه‌یی که کلان و راهی که وسیع است به هلاکت ختم می‌شود و کسانی که در این راه می‌روند، بسیارند.^{۱۴} اما دروازه‌یی که به زندگی ابدی ختم می‌شود تنگ بوده و راه آن سخت است و یابنده‌گان آن کم هستند.

درخت را از میوه آن بشناسید

(همچنان در لوقا ۶: ۴۳-۴۴)

^{۱۵} از پیامبران دروغین احتیاط کنید که در لباس گوسفند نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگ‌های درنده‌اند.^{۱۶} آنها را از ثمرشان خواهید شناخت. شما از بته‌های خار، انجیر جمع نمی‌کنید و از بته‌های خاردار، انگور نمی‌چینید.^{۱۷} پس درخت خوب، میوه خوب و درخت بد، میوه بد می‌دهد.^{۱۸} درخت خوب نمی‌تواند میوه بد بدهد و نه درخت بد، میوه خوب می‌دهد.^{۱۹} درختی که میوه خوب ندهد، آن را می‌برند و در آتش می‌اندازند.^{۲۰} بنابراین شما آنها را از ثمرشان خواهید شناخت.

ارادهٔ خدا را بجا آورید

(همچنان در لوقا ۱۳: ۲۵-۲۷)

^{۲۱} نه هرکس که مرا «سَرورم، سَرورم» گوید داخل پادشاهی آسمانی می‌شود بلکه آن کسی که ارادهٔ پدر آسمانی مرا بجا می‌آورد. ^{۲۲} چون آن روز رسد، بسیاری به من خواهند گفت: «سَرورم، سَرورم آیا به نام تو نبوت نکردیم و به نام تو سخن نگفتیم؟ آیا با ذکر نام تو ارواح شیطانی را بیرون نکردیم و به نام تو معجزه‌های بسیار انجام ندادیم؟» ^{۲۳} آنگاه واضح به آنها خواهم گفت: «ای بدکاران از من دور شوید. من هرگز شما را نمی‌شناسم.»

بر روی تهداب مستحکم بنا کنید

(همچنان در لوقا ۶: ۴۷-۴۹)

^{۲۴} کسی که سخنان مرا شنیده و از آنها اطاعت کند، مانند شخص دانایی است که خانهٔ خود را بر روی سنگ بنا کرد. ^{۲۵} باران بارید، سیل جاری شد، باد وزید و بر آن خانه فشار آورد اما آن خانه ویران نشد، زیرا تهداب آن بر روی سنگ بود. ^{۲۶} اما کسی که سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، مانند شخص نادان است که خانهٔ خود را بر روی ریگ ساخت. ^{۲۷} وقتی باران بارید، سیل جاری شد، باد وزید و به آن خانه فشار آورد، آن خانه ویران شد و آن چه خرابی بزرگی بود!

^{۲۸} وقتی عیسی با این سخنان صحبت خود را به پایان رساند، مردم از شیوهٔ درس دادن او حیران ماندند، ^{۲۹} زیرا برخلاف علمای شریعت‌شان، عیسی با قدرت و صلاحیت به آنها آموزش می‌داد.

عیسای مسیح شخص جذامی را شفا می‌بخشد

(همچنان در مرقس ۱: ۴۰-۴۵ و لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

^۱ وقتی عیسی از تپه پایین آمد، جمعیت زیادی به دنبال او آمدند. ^۲ در این هنگام یک

جذامی نزد او آمد و در برابرش زانو زده، گفت: «ای آقا! اگر بخواهی می توانی مرا پاک ساخته و شفا دهی.»^۳ عیسی دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «من این را می خواهم، پاک شو و شفا پیدا کن!» و در همان لحظه جذام آن مرد پاک شده و شفا یافت.^۴ آنگاه عیسی به او گفت: «احتیاط کن که چیزی به کسی نگویی بلکه برو خودت را به کاهن نشان بده و به خاطر شفاي خود قربانی ای را که موسی امر نموده است تقدیم کن تا همه شفاي تو را تصدیق نمایند.»

عیسی خدمتگار افسر رومی را شفا می بخشد

(همچنان در لوقا ۷:۱ - ۱۰)

^۵ وقتی که عیسی به شهر کپرناحوم وارد می شد، یک افسر رومی پیش او آمد و خواهش کرده، گفت: «ای آقا، خدمتگار من فلج در خانه افتاده است و بسیار درد می کشد.»^۶ عیسی به او گفت: «من می آیم و او را شفا می دهم.»^۸ اما آن افسر در جواب گفت: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به خانه من بیایی. فقط از همین جا امر کن، خدمتگار من شفا خواهد یافت.^۹ زیرا من افسر هستم و زیر فرمان افسران بالاتر از خود هستم و عسکران هم زیر فرمان خود دارم. اگر به یکی بگویم «برو» می رود و به دیگری بگویم «بیا» می آید؛ و به غلام خود می گویم «این کار را بکن» او انجام می دهد.»^{۱۰} عیسی از شنیدن این سخنان تعجب کرد و به مردمی که به دنبال او آمده بودند گفت: «به شما می گویم که داشتن چنین ایمان را من حتی در میان قوم اسرائیل هم ندیده ام.»^{۱۱} به شما اطمینان می دهم که بسیاری از شرق و غرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب، در پادشاهی آسمانی بر سر یک دسترخوان خواهند نشست،^{۱۲} اما فرزندان که برای این پادشاهی زاده شده بودند به بیرون در تاریکی افکنده خواهند شد، جایی که گریه و دندان به دندان ساییدن است.»^{۱۳} سپس عیسی به آن افسر گفت: «برو، همان گونه که ایمان داری، به تو داده می شود.» در همان لحظه خدمتگار او شفا یافت.

عیسی مردم را شفا می بخشد

(همچنان در مرثس ۱: ۲۹-۳۴ و لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

^{۱۴} وقتی عیسی به خانه پطرس رفت، خشوی پطرس را دید که در بستر افتاده و تب دارد.
^{۱۵} همین که عیسی دست او را لمس کرد، تب خشوی پطرس قطع شد و از جای خود برخاسته به خدمت عیسی پرداخت. ^{۱۶} زمانی که هوا تاریک شد، بسیاری از کسانی را که گرفتار ارواح شیطانی بودند، نزد عیسی می آوردند و او با کلام خود، ارواح شیطانی را بیرون می کرد و تمام بیماران را شفا می داد، ^{۱۷} تا پیشگویی اشعیای نبی تمام شود که گفته بود: «او ضعفهای ما را برداشت و مرضهای ما را دور ساخت.»

در همه حالات از عیسی پیروی کنید

(همچنان در لوقا ۹: ۵۷-۶۲)

^{۱۸} وقتی عیسی جمعیتی را که به دورش جمع شده بود دید، به شاگردان خود امر کرد که به طرف دیگر بحیره بروند. ^{۱۹} یکی از علمای شریعت پیش آمده گفت: «استاد، هر جا بروی تو را پیروی می کنم.» ^{۲۰} عیسی در جواب گفت: «روباه‌ها برای خود لانه و پرنده‌گان برای خود آشیانه دارند اما پسرانسان، جایی برای استراحت کردن ندارد.» ^{۲۱} یکی دیگر از پیروانش به او گفت: «استاد! اگر اجازه بدهی اول بروم و پدرم را دفن کنم.» ^{۲۲} عیسی جواب داد: «به دنبال من بیا و بگذار مرده‌گان، مرده‌گان خود را دفن کنند.»

عیسی بحیره طوفانی را آرام می کند

(همچنان در مرثس ۴: ۳۵-۴۱ و لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

^{۲۳} عیسی سوار کشتی شد و شاگردانش هم با او رفتند. ^{۲۴} ناگهان طوفان شدید از بحیره برخاست که نزدیک بود کشتی غرق شود اما عیسی خواب بود. ^{۲۵} پس شاگردان آمده او را بیدار کردند و

گفتند: «ای استاد! ما را نجات بده که غرق می شویم.»^{۲۶} عیسی گفت: «ای کم ایمانان! چرا این قدر می ترسید؟» سپس برخاسته و به باد و بحیره فرمان داد و آرامش کامل برقرار شد.^{۲۷} شاگردان حیران ماندند و گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و بحیره هم از او اطاعت می کنند؟»

شفاي مردی که ارواح شیطانی داشت

(همچنان در مرقس ۱:۵ - ۲۰ و لوقا ۸:۲۶ - ۳۹)

^{۲۸} هنگامی که عیسی به آن طرف بحیره، به سرزمین جدریان رسید، با دو مردی روبرو شد که از قبرستانها برمی گشتند و گرفتار ارواح شیطانی بودند. آن دو مرد چنان خطرناک بودند که هیچ کس جرأت نداشت از آنجا عبور کند.^{۲۹} عیسی دید که آن دو خطاب به عیسی فریاد می زدند: «ای پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده ای تا ما را پیش از وقت عذاب دهی؟»^{۳۰} یک کمی دورتر از آن منطقه یک گله بزرگ خوکها مشغول چریدن بود،^{۳۱} ارواح شیطانی التماس کنان به عیسی گفتند: «اگر می خواهی ما را بیرون کنی، ما را به داخل آن گله خوکها روان کن.»^{۳۲} عیسی به آنها فرمان داد: «بروید!» وقتی ارواح شیطانی از بدن آن دو شخص بیرون شدند، به داخل خوکها رفتند. در همان لحظه تمام آن گله خوکها از بالای تپه به بحیره خیز زده و در آب هلاک شدند.

^{۳۳} مردان خوک چران فرار کرده به شهر رفتند و تمام واقعه را که ارواح شیطانی از آن دو شخص بیرون شده بود، برای مردم گفتند.^{۳۴} پس همه شهر به دیدن عیسی بیرون شدند. وقتی او را دیدند از او خواستند که منطقه شان را ترک کند.

عیسی مرد شل را شفا می بخشد

(همچنان در مرقس ۱:۲ - ۱۲ و لوقا ۵:۱۷ - ۲۶)

۹ عیسی سوار کشتی شده از بحیره گذشت و به شهر خود آمد.^۲ در این وقت چند مرد، کسی را که شل بود روی توشکی گذاشته پیش او آوردند. عیسی ایمان آنها را دیده به آن مرد گفت: «پسرم، خاطر جمع باش، گناهانت بخشیده شد.»^۳ بعضی از علمای شریعت که در آنجا بودند، بین خود گفتند: «این مرد کفر می گوید.»^۴ عیسی به افکار آنها پی برده، گفت: «چرا چنین فکر پلید را در دل خود جای می دهید؟^۵ آیا گفتن این که گناهان تو بخشیده شد، آسانتر است یا گفتن این که بلند شو و راه برو؟^۶ اما برای این که به شما ثابت شود که من، پسرانسان، در روی زمین قدرت و اختیار دارم تا گناهان را ببخشم.» پس عیسی به آن مرد شل گفت: «به تو می گویم برخیز، توشک خود را بردار و به خانه برو!»^۷ آن مرد برخاست و به خانه خود رفت. مردم از دیدن این واقعه بسیار تعجب کردند و خدا را به خاطر دادن چنین قدرتی به انسان ستایش کردند.

عیسی گناهکاران را دعوت می کند

(همچنان در مرثس ۲: ۱۳-۱۷ و لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

۹ بعد از آن عیسی بیرون رفته و جزیه گیری به نام لاوی را دید که در محل جزیه گیری نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا.» لاوی برخاسته به دنبال عیسی رفت.^{۱۰} هنگامی که عیسی در خانه لاوی کنار دسترخوان نشسته بود، بسیاری از رانده شده گان، جزیه گیران و اشخاص دیگر آمدند و با عیسی و شاگردانش کنار دسترخوان نشستند.^{۱۱} فریسیان چون این را دیدند، از شاگردان عیسی سوال کردند: «چرا استاد شما با جزیه گیران و گناهکاران نان می خورد؟»^{۱۲} عیسی سخن آنها را شنید و گفت: «آنهایی که تندرست هستند به طبیب نیاز ندارند بلکه مریضان نیازمند طبیب اند.»^{۱۳} بروید و معنای این سخنان را بفهمید: «من رحمت می خواهم نه قربانی»، زیرا من برای دعوت پرهیزگاران نیامده ام بلکه آمده ام تا رانده شده گان را دعوت کنم.»

سوال درباره روزه

^{۱۴} شاگردان یحیی نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «چرا ما و فریسیان روزه می‌گیریم، ولی شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟» ^{۱۵} عیسی جواب داد: «آیا انتظار دارید دوستان داماد در حالی که داماد با ایشان است ماتم کنند؟ زمانی می‌آید که داماد از ایشان گرفته می‌شود، در آن روزها روزه خواهند گرفت.»

^{۱۶} هیچ‌کس لباس کهنه را با پارچه نو پینه نمی‌کند، زیرا آن پینه از لباس جدا می‌گردد و پاره‌گی بزرگتری ایجاد می‌کند. ^{۱۷} آب انگور تازه را نیز در مشک کهنه نمی‌اندازند. اگر بیندازند مشک سوراخ شده، آب انگور بیرون می‌ریزد و مشک از بین می‌رود. آب انگور تازه را در مشک نو می‌اندازند تا هر دو سالم بمانند.»

شِفاي یک زن و زنده کردن دختر رهبر کنیسه

(همچنان در مرقس ۵: ۲۱-۴۳ و لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

^{۱۸} عیسی هنوز درباره این چیزها سخن می‌گفت که رهبر یکی از کنیسه‌ها آمد و پیش پای او خم شده و گفت: «دختر من همین حالا مُرد، ولی می‌دانم اگر بیایی و بر او دست بگذاری، زنده خواهد شد.» ^{۱۹} عیسی برخاست و با او رفت و شاگردانش نیز به دنبال عیسی حرکت کردند. ^{۲۰} در این وقت زنی که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود از پشت عیسی آمد و به لباس او دست زد، ^{۲۱} زیرا پیش خود گفته بود: «اگر فقط بتوانم دست به لباس او بزنم، شفا خواهم یافت.» ^{۲۲} عیسی برگشت وقتی او را دید، گفت: «دخترم، خاطر جمع باش ایمانت تو را شفا داده است» و از همان لحظه آن زن شفا یافت.

^{۲۳} وقتی عیسی به خانه رهبر کنیسه رسید، دید که نوازنده‌گان، ساز غم نواخته و ماتم‌داران ناله می‌کردند. ^{۲۴} به آنها گفت: «همه بیرون بروید، این دختر نمرده بلکه خواب است.» اما آنها با تمسخر به او می‌خندیدند. ^{۲۵} وقتی عیسی همه را بیرون کرد به داخل اتاق رفت، دست دختر را

گرفت و دختر برخاست. ^{۲۶} خبر این واقعه در تمام آن سرزمین پخش گردید.

عیسی دو نابینا را شفا می بخشد

^{۲۷} چون عیسی آنجا را ترک کرد، دو نابینا پشت او آمده، فریاد می زدند: «ای پسر داوود، به ما رحم کن!» ^{۲۸} همین که عیسی به خانه رسید، آن دو نفر پیش او آمدند. عیسی از آنها پرسید: «آیا ایمان دارید که من قادر به انجام دادن این کار هستم؟» آنها گفتند: «بلی آقا.» ^{۲۹} پس عیسی چشمان آنها را لمس کرد و گفت: «مطابق ایمان تان برای شما انجام شود» ^{۳۰} و چشمان آنها باز شد. عیسی به طور جدی به آنها گفت که درباره این موضوع به کسی چیزی نگویند. ^{۳۱} اما همین که آنها از خانه بیرون رفتند، این خبر را درباره عیسی در تمام آن قریه پخش کردند.

عیسی مرد گنگ را شفا می بخشد

^{۳۲} همین که آن دو بیرون رفتند، یک مرد گنگ را پیش عیسی آوردند که گرفتار روح شیطانی بود. ^{۳۳} وقتی روح شیطانی به وسیله عیسی از او بیرون شد، زبان او باز گردید. مردم از این کار بسیار تعجب کرده، گفتند: «چنین چیزی هرگز در اسرائیل دیده نشده است.» ^{۳۴} اما فریسیان گفتند: «او به کمک شیطان، روح پلید را بیرون می کند.»

دلسوزی عیسی برای مردم

^{۳۵} عیسی در تمام شهرها و قریه ها می گشت و در کنیسه ها تعلیم می داد، خبر خوش پادشاهی خدا را موعظه می کرد و هر نوع ناخوشی و بیماری را در میان مردم شفا می داد. ^{۳۶} وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، دلش به حال آنها سوخت، زیرا آنها مانند گوسفندهای بدون چوپان، پریشان و درمانده بودند. ^{۳۷} پس به شاگردان خود گفت: «محصول فراوان است اما کارگر کم. ^{۳۸} پس از صاحب محصول خواهش کنید که کارگران بیشتری برای جمع آوری محصول

عیسی به دوازده شاگردان قدرت می بخشد

(همچنان در مرقس ۳: ۱۳-۱۹ و لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

۱۰ عیسی دوازده شاگردش را نزد خود خواسته و به آنها قدرت داد تا ارواح شیطانی را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا بخشند.^۲ این است نامهای آن دوازده رسول: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا،^۳ فیلیپس و بارتولما، توما و متای جزیه‌گیر، یعقوب پسر حلفی و تدی،^۴ شمعون معروف به فدایی و یهودای اسخریوطی که به عیسی خیانت کرد.

عیسی شاگردان را به مأموریت می فرستد

(همچنان در مرقس ۶: ۷-۱۳ و لوقا ۹: ۱-۶)

۵ عیسی آن دوازده شاگرد را به وظیفه فرستاد و به آنها گفت: «به سرزمینهای غیریهودیان نروید و به هیچ‌یک از شهرهای سامریان داخل نشوید،^۶ بلکه نزد گوسفندهای گمشدهٔ خاندان اسرائیل بروید.^۷ چون آنجا رفتید، در میان‌شان موعظه کنید که پادشاهی آسمانی نزدیک است.^۸ مریضان را شفا داده، مُرده‌گان را زنده کنید، جذامیان را پاک سازید و ارواح شیطانی را بیرون کنید. آنچه را رایگان به دست آورده‌اید، رایگان بدهید.^۹ در سفر سکهٔ طلا، نقره و مس با خود نبرید.^{۱۰} و خورجین یا لباس اضافی، کفش و چوبدست نگیرید، زیرا خدمتگار مستحق معاش خود می‌باشد.

۱۱ به هر شهر و قریه که داخل می‌شوید، دنبال کسی بگردید که شایسته باشد و تا زمانی که در آنجا هستید در خانهٔ او بمانید.^{۱۲} وقتی به خانه‌ی داخل می‌شوید، سلام بگویید.^{۱۳} اگر آن خانواده سزاوار سلام شما باشد، صلح و آرامش بر آن خانه قرار می‌گیرد و اگر شایسته نباشد،

سلام شما به خودتان برمی‌گردد.^{۱۴} اگر کسی شما را نپذیرد و یا به آنچه می‌گویید گوش ندهد، وقتی که آن خانه یا آن شهر را ترک کردید، گرد و خاک آن را از پای خود بتکانید.^{۱۵} به یقین به شما می‌گویم که در روز داوری، تحمل مجازات برای مردم سُدوم و عموره آسانتر از مردم این شهر خواهد بود.

باید مانند مار هوشیار و مانند کبوتر بی‌آزار بود

(همچنان در مرقس ۹: ۱۳-۱۳ و لوقا ۱۲: ۲۱-۱۷)

^{۱۶} بدانید که من شما را مانند بره‌ها در بین گرگها می‌فرستم! پس مانند مار هوشیار و مانند کبوتر بی‌آزار باشید.^{۱۷} هوشیار باشید، زیرا مردم شما را به محکمه‌ها خواهند بُرد، و در کنیسه‌ها شلاق خواهند زد^{۱۸} و شما را به خاطر من، پیش پادشاهان و والیان خواهند بُرد تا در برابر آنها و غیریهودیان شهادت دهید.^{۱۹} اما وقتی که شما را به محکمه آوردند، پریشان نباشید که چه بگویید و چه دلیل بیاورید، چون در همان وقت آنچه باید بگویید به شما داده خواهد شد،^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر آسمانی شماست که در شما سخن می‌گوید.^{۲۱} برادر، برادر را و پدر، پسر را تسلیم مرگ خواهد نمود. فرزندان بر ضد پدران و مادران خود برخوانند خاست و باعث کشته شدن آنها خواهند شد.^{۲۲} همهٔ مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شما نفرت خواهند داشت اما هرکس که تا آخر ثابت بماند، نجات خواهد یافت.^{۲۳} هرگاه شما را در شهری آزار می‌دهند، به شهر دیگری بگریزید. من به شما می‌گویم که پیش از آن که به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسرانسان خواهد آمد.

^{۲۴} شاگرد از معلم خود و غلام از ارباب خویش بالاتر نیست.^{۲۵} شاگرد می‌خواهد به مقام معلم خود برسد و غلام به مقام ارباب خویش. اگر صاحب خانه را بلعزبول یعنی شیطان بخوانند، چه نامهای بدتری به اعضای خانواده‌اش خواهند داد.

از کسانی که جسم را می‌توانند بکشند، نترسید

(همچنان در لوقا ۱۲: ۷-۱)

^{۲۶} پس از آنها نترسید، هر چیزی که پوشیده است، نمایان خواهد شد و هر چیزی که پنهان است آشکار خواهد گردید. ^{۲۷} آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، در روز روشن اعلام کنید و آنچه را محرمانه می‌شنوید، از بام خانه‌ها اعلام کنید. ^{۲۸} از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، نترسید. از خدا بترسید که قادر است هم جسم و هم روح را در دوزخ تباہ سازد.

^{۲۹} آیا دو گنجشک به یک روپیه فروخته نمی‌شوند؟ اما حتی یکی از آنها هم بدون اجازه پدر آسمانی شما بر زمین نخواهد افتاد. ^{۳۰} و اما در مورد شما، حتی موهای سر شما شمرده شده است. ^{۳۱} پس نترسید، ارزش شما از گنجشکها بسیار بیشتر است.

فرق بین اقرار کردن و انکار نمودن عیسی مسیح

(همچنان در لوقا ۱۲: ۸-۹)

^{۳۲} پس هرکس پیش مردم به من اقرار کند، من نیز او را در برابر پدر آسمانی خود تصدیق خواهم کرد. ^{۳۳} اما هرکس در مقابل مردم مرا انکار کند، من نیز او را در حضور پدر آسمانی خود انکار خواهم کرد.

بهای پیروی از مسیح

(همچنان در لوقا ۱۲: ۴۹-۵۳ و لوقا ۱۴: ۲۶-۲۷)

^{۳۴} گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر. ^{۳۵} من آمده‌ام تا پسر را از پدر، دختر را از مادر و عروس را از خشو جدا سازم. ^{۳۶} دشمنان یک شخص، اعضای خانواده خود او خواهند بود. ^{۳۷} هرکسی پدر یا مادر خود را بیشتر از من

دوست داشته باشد، لایق من نیست و هرکس دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد.^{۳۸} هرکسی صلیب خود را بر ندارد و به دنبال من نیاید، لایق من نیست.^{۳۹} هرکسی که فقط به فکر زندگی خود باشد، آن را از دست خواهد داد، ولی اگر کسی به خاطر من زندگی خود را از دست بدهد، آن را دوباره خواهد یافت.

عیسی اجر و پاداش پیروانش را توضیح می‌دهد

(همچنان در مرقس ۹:۴۱)

^{۴۰} هرکسی که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکسی که مرا بپذیرد، خدا را که مرا فرستاده است، نیز قبول کرده است.^{۴۱} هرکسی پیامبری را به نام یک پیامبر بپذیرد، اجر یک پیامبر را به دست خواهد آورد و هرکسی که یک شخص عادل را به نام یک شخص عادل بپذیرد، اجر یک شخص عادل را خواهد یافت.^{۴۲} به یقین به شما می‌گویم هرکسی به یکی از کوچکترین پیروان من حتی یک پیاله آب سرد بدهد، بی اجر نخواهد ماند.»

یحیی تعمیددهنده سوال می‌کند

(همچنان در لوقا ۷:۱۸ - ۳۵)

۱ ۱ چون عیسی این رهنمایی‌ها را به دوازده شاگرد خود داد، از آنجا رفت تا در شهرهای نزدیک تعلیم دهد و موعظه نماید.^۲ وقتی یحیی در زندان از کارهای مسیح خبر شد، شاگردان خود را نزد او فرستاد^۳ تا آنها از عیسی بپرسند: «آیا تو همان کسی هستی که باید می‌آمد، یا ما در انتظار شخص دیگری باشیم؟»^۴ عیسی در جواب گفت: «بروید و آنچه را دیده و شنیده‌اید، به یحیی بگویید^۵ که چگونه کورها، بینا می‌شوند و اشخاص لنگ راه می‌روند، جذامیان پاک می‌شوند، کرها شنوا شده، مُرده‌گان زنده می‌شوند و بینوایان خبرخوش را می‌شنوند.»^۶ خوشا به حال کسی که دربارهٔ من شک نکند.»

^۶ همین که شاگردان یحیی از آنجا رفتند، عیسی دربارهٔ یحیی شروع به صحبت کرده گفت: «وقتی نزد یحیی به صحرا رفتید، انتظار دیدن چه چیز را داشتید؟ دیدن یک نی که از باد می‌لرزد؟^۷ پس برای دیدن چه چیزی به آنجا رفتید؟ برای دیدن مردی که لباس ابریشمی و گرانبها پوشیده است؟ بدون شک جای چنین کسانی در قصرهای سلطنتی است.^۸ پس بگویید برای دیدن چه کسی به آنجا رفتید؟ یک پیامبر؟ بلی درست است اما شما بزرگتر از پیامبر را دیدید.^۹ یحیی کسی است که دربارهٔ او نوشته شده است: «این است قاصد من که او را پیش از تو می‌فرستم تا راه را برای تو آماده کند.»^{۱۰} به یقین به شما می‌گویم کسی بزرگتر از یحییای تعمیددهنده تولد نشده، ولی کوچکترین شخص در پادشاهی آسمانی از یحیی بزرگتر است.^{۱۱} از زمان یحییای تعمیددهنده تا به امروز پادشاهی آسمانی حمله‌های سختی را تحمل کرده است و ظالمان کوشش می‌نمایند که آن را به زور به دست بیاورند،^{۱۲} چون همهٔ پیامبران و تورات تا ظهور یحیی دربارهٔ پادشاهی خدا پیشگویی کرده‌اند.^{۱۳} اگر اینها را قبول دارید، بدانید که یحیی همان الیاس است که باید می‌آمد.^{۱۴} هرکس گوش شنوا دارد، بشنود.^{۱۵}

^{۱۶} اما، حالا مردم این زمانه را به چه تشبیه کنم؟ آنها مانند اطفالی‌اند که در بازارها می‌نشینند و با صدای بلند به یکدیگر می‌گویند:^{۱۷} «برای شما ساز نواختیم اما شما نرقصیدید! ناله‌های غم را سر دادیم اما گریه نکردید.»^{۱۸} وقتی یحیی آمد، او نه می‌خورد و نه می‌نوشید، ولی آنها می‌گفتند: «او روح شیطانی دارد.»^{۱۹} پسرانسان آمد که هم می‌خورد و هم می‌نوشد، اما شما گفتید: «به این مرد نگاه کنید! او یک آدم پُر خور، شرابی و دوست جزیه‌گیران و سایر گناهکاران است.» با وجود این، درستی حکمت خدا به وسیلهٔ کسانی که آن را پذیرفتند، ثابت شد.»

عیسی شهرهایی را که ایمان نیاوردند سرزنش می‌کند

(همچنان در لوقا ۱۰: ۱۳-۱۵)

^{۲۰} آنگاه عیسی به سرزنش شهرهایی پرداخت که اکثر معجزه‌های او در آن شهرها انجام یافت اما مردم آنجا توبه نکرده بودند.^{۲۱} او گفت: «وای بر تو ای خورزین! وای بر تو ای بیت‌صیدا! اگر

معجزه‌هایی که در شهرهای شما انجام شد در صور و صیدون می‌شد مردم آنجا مدت‌ها پیش لباس ماتم می‌پوشیدند، روی خاکستر می‌نشستند و توبه می‌کردند.^{۲۲} ولی روز داوری برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما.^{۲۳} و اما تو ای کپرناحوم! می‌خواستی سر به آسمان بکشی؟ به دوزخ انداخته خواهی شد! زیرا اگر معجزه‌هایی که در تو انجام شد، در سُدوم انجام می‌شد، آن شهر تا به امروز باقی می‌ماند.^{۲۴} به یقین به شما می‌گویم که در روز داوری، تحمل مجازات برای مردم سُدوم آسانتر از مردم این شهر خواهد بود.»

عیسی زحمتکشان و گرانباران را آرامش می‌بخشد

(همچنان در لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲)

^{۲۵} آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نمودی و به ساده‌دلان آشکار ساختی.^{۲۶} بلی ای پدر، رضای تو چنین بود.^{۲۷} پدر من همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر، پسر را و پسر، پدر را می‌شناسد و کسانی را که پسر بخواد، پدر را به آنها آشکار سازد.^{۲۸} ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم بخشید.^{۲۹} یوغ مرا بر خود گیرید و از من بیاموزید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و شما آرامی خواهید یافت،^{۳۰} زیرا یوغ من آسان و بار من سُبک است.»

عیسی در مورد روز سَبَت به فریسیان جواب می‌دهد

(همچنان در مرقس ۲: ۲۳-۲۸ و لوقا ۱۰: ۶-۵)

۱۲ ^۱ در آن زمان عیسی در یکی از روزهای سَبَت از میان کِشترارهای گندم می‌گذشت، چون شاگردانش گرسنه بودند، شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آنها کردند.^۲ وقتی فریسیان این را دیدند به او گفتند: «بین شاگردان تو کاری می‌کنند که مطابق شریعت در روز سَبَت جایز نیست.»^۳ عیسی به جواب آنها گفت: «آیا نخوانده‌اید وقتی داوود و یارانش گرسنه بودند، چه

کردند؟^۴ چگونه داوود به خیمهٔ خدا وارد شد و نان تقدیم شده برای خداوند را برداشته خورد و به یاران خود نیز داد. در حالی که خوردن آن نان بر اساس شریعت برای هیچ کس جز کاهنان جایز نبود.^۵ یا در تورات نخوانده‌اید که وقتی کاهنان در روز سبت در خانهٔ خدا قانون روز سبت را می‌شکنند، بیگناه می‌باشند؟^۶ اما من برای تان می‌گویم، در اینجا شخصی بزرگتر از خانهٔ خدا قرار دارد.^۷ اگر شما معنای این سخن را می‌دانستید که می‌گوید: «رحمت می‌خواهم نه قربانی»، مردم بیگناه را محکوم نمی‌کردید.^۸ چون من، پسرانسان، صاحب اختیار روز سبت هستم.»

عیسی در روز سبت، یک مرد را شفا می‌بخشد

(همچنان در مرثس ۱:۳-۶ و لوقا ۶:۶-۱۱)

وقتی عیسی آنجا را ترک کرد، به کنیسه وارد شد.^{۱۰} مردی را در آنجا دید که یک دستش فلج شده بود. عده‌یی از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز سبت جایز است؟» چون آنها می‌خواستند به بهانه‌ای او را متهم کنند.^{۱۱} عیسی به ایشان گفت: «هرگاه یکی از شما گوسفندی داشته باشد که در یکی از روزهای سبت در چاهی بیافتد. آیا او آن گوسفند را از چاه بیرون نمی‌کشد؟^{۱۲} آیا ارزش انسان نسبت به گوسفند به مراتب زیادتر نیست؟ پس انجام کارهای نیکو در روز سبت جایز و مطابق شریعت است.»^{۱۳} سپس عیسی به آن مرد گفت: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و مانند دست دیگرش سالم شد.^{۱۴} آنگاه فریسیان از کنیسه بیرون رفتند تا برای گشتن عیسی دسیسه بسازند.

عیسی مایه امید تمام ملتها است

اما وقتی عیسی از دسیسهٔ آنها خبر شد آنجا را ترک کرد و جمعیت زیادی به دنبال او به راه افتادند. او همهٔ مریضان را شفا بخشید،^{۱۶} و به آنها دستور داد که در مورد او به کسی صحبت نکنند،^{۱۷} تا به این‌گونه پیشگویی اشعیای نبی تحقق یابد که گفته بود:

۱۸ «این است خدمتگار من که او را انتخاب کرده‌ام.

او محبوب و مایهٔ خوشی من است.

او را از روح خود پُر خواهم ساخت

و او عدالت را برای ملتها اعلام خواهد کرد.

۱۹ او با کسی دعوا نمی‌کند و فریاد نمی‌زند،

و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.

۲۰ نی خمیده را نخواهد شکست،

و فتیلهٔ نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد

و خواهد کوشید تا عدالت پیروز شود.

۲۱ او مایهٔ امید تمام ملتها خواهد بود.»

عیسی ارواح شیطانی را بیرون می‌کند

(همچنان در مرقس ۳: ۲۰-۳۰ و لوقا ۱۱: ۱۴-۲۳)

۲۲ در این وقت مردم شخص دیوانه‌ای را پیش عیسی آوردند که روح شیطانی او را گنگ و کور ساخته بود. عیسی او را شفا داد، طوری که آن شخص توانست هم حرف بزند و هم ببیند.

۲۳ تمام مردم تعجب کرده می‌گفتند: «آیا این پسر داوود نیست که انتظارش را داشتیم؟» ۲۴ اما وقتی فریسیان این را شنیدند گفتند: «این مرد به کمک بلعزبول یعنی شیطان، ارواح شیطانی را بیرون می‌کند.» ۲۵ عیسی که از افکار ایشان آگاه بود به آنها گفت: «هر سلطنتی که به دسته‌های

مخالف تقسیم شود، رو به خرابی خواهد گذاشت و هر شهر یا خانه‌یی که به دسته‌های مخالف تقسیم گردد، دوام نخواهد آورد.^{۲۶} اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، او بین خود تفرقه می‌اندازد، پس سلطنتش چطور برقرار خواهد ماند؟^{۲۷} اگر من به این وسیله ارواح شیطانی را بیرون می‌کنم، پس پیروان شما به چه وسیله‌یی آنها را بیرون می‌کنند؟ آنها دربارهٔ سخنان شما قضاوت خواهند کرد.^{۲۸} اما اگر من به وسیلهٔ روح خدا، ارواح شیطانی را بیرون می‌رانم، بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.^{۲۹} یا چگونه کسی می‌تواند به خانهٔ مرد قدرتمندی داخل شود و اموال او را دزدی کند، مگر آن که اول دست و پای آن مرد را بسته و آن وقت خانهٔ او را غارت کند؟

^{۳۰} هرکسی با من نباشد بر ضد من است و هرکسی با من جمع نکند، پراکنده می‌سازد.^{۳۱} پس به شما می‌گویم که هر نوع گناه یا کفرگویی که انسان مرتکب شده باشد، قابل آمرزش است اما کفرگویی به روح مقدس بخشیده نخواهد شد.^{۳۲} هرکس بر ضد پسرانسان سخنی بگوید، بخشیده خواهد شد اما اگر کسی بر ضد روح مقدس سخن بگوید، بخشیده نخواهد شد نه در این دنیا و نه در دنیایی که می‌آید.

درخت را از میوهٔ آن بشناسید

(همچنان در متی ۱۵:۷ - ۲۰ و لوقا ۴۳:۶ - ۴۵)

^{۳۳} اگر میوهٔ خوب می‌خواهید، درخت شما باید خوب باشد. درخت بد میوهٔ بد خواهد داد، زیرا درخت را از میوه‌اش می‌شناسند.^{۳۴} ای نسل مارها، شما که چنین شریر هستید، چگونه می‌توانید سخنان خوب بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل را پُر ساخته است، سخن می‌گوید.^{۳۵} مرد نیکو از خزانهٔ نیکوی درون خویش نیکی می‌کند و مرد بد از خزانهٔ بد درون خود بدی می‌کند.^{۳۶} اما من به شما می‌گویم که در روز داوری همهٔ مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌یی را که گفته‌اند، بدهند^{۳۷} زیرا مطابق سخن خود یا بیگناه شمرده خواهید شد و یا محکوم خواهید گردید.»

بی‌ایمانی علمای شریعت و فریسیان

(همچنان در لوقا ۱۱: ۲۹-۳۲)

^{۳۸} در این وقت عده‌یی از علمای شریعت و فریسیان به عیسی گفتند: «استاد، می‌خواهیم یک معجزه‌یی از تو ببینیم.» ^{۳۹} عیسی جواب داد: «مردم شریر و بی‌ایمان این زمانه، معجزه می‌خواهند و تنها معجزه‌یی که نشان داده خواهد شد، معجزه یونس نبی است. ^{۴۰} همان‌طور که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگ ماند، من، پسرانسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند. ^{۴۱} در روز داوری مردم نینوا برخاسته شما را محکوم خواهد کرد، چون مردم نینوا با شنیدن پیام یونس توبه کردند و آن کسی که در اینجاست از یونس بزرگتر است. ^{۴۲} در روز داوری، ملکه سبا برخاسته و مردم این زمانه را محکوم خواهد ساخت، چون او از سرزمین دور آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و شما بدانید آن کسی که در اینجاست از سلیمان بزرگتر است.»

بازگشت روح شیطانی

(همچنان در لوقا ۱۱: ۲۴-۲۶)

^{۴۳} وقتی روح شیطانی از کسی بیرون می‌آید، در جستجوی پناهگاه راحت در بیابانهای بی‌آب و علف سرگردان می‌شود. اما اگر جایی را پیدا نکند، ^{۴۴} با خود می‌گوید: «به خانه‌یی که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم.» وقتی برمی‌گردد آن خانه را پاک و منظم می‌بیند، ^{۴۵} پس می‌رود هفت روح شریرتر از خود را می‌گیرد و با خود می‌آورد و آنها همه آمده در آنجا ساکن می‌شوند و عاقبت آن شخص بدتر از اولش می‌گردد. وضع مردم شریر این زمانه هم همین‌طور خواهد بود.»

مادر و برادران عیسی کیستند؟

(همچنان در مرقس ۳: ۳۱-۳۵ و لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

^{۴۶} عیسی هنوز مشغول صحبت بود که مادر و برادرانش آمده در بیرون ایستاده بودند، آنها

می خواستند با او صحبت کنند. [^{۴۷} پس شخصی به عیسی گفت: «بین مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند با تو صحبت کنند.»] ^{۴۸} عیسی در جواب او گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم چه کسانی هستند؟» ^{۴۹} و به شاگردان خود اشاره کرده، گفت: «اینها مادر و برادران من هستند. ^{۵۰} هرکسی اراده پدرآسمانی مرا انجام دهد، برادر من، خواهر من و مادر من است.»

مَثَل دِهقان

(همچنان در مرقس ۱: ۴ - ۹ و لوقا ۸: ۴ - ۸)

۱۳ ^۱ در همان روز عیسی از خانه خارج شد و به لب بحیره رفت و در آنجا نشست. ^۲ جمعیت زیادی به دور او جمع شدند، تعداد مردم به اندازه‌ی زیاد بود که عیسی بر کشتی‌ای که در آنجا بود، نشست و مردم در لب بحیره ایستاده بودند. ^۳ عیسی موضوعات زیادی را با مَثَلها به آنها بیان می‌کرد. او گفت: «دهقانی برای پاشیدن تخم به مزرعه رفت. ^۴ وقتی تخمها را به زمین پاشید، مقداری از دانه‌ها در راه افتادند و پرنده‌گان آمده آنها را خوردند. ^۵ بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ، جایی که خاک کم بود افتادند و چون خاک زمین عمیق نبود، زود سبز شدند ^۶ اما وقتی آفتاب بر آنها تابید، همه سوختند و چون ریشه نداشتند، خشک شدند. ^۷ مقداری از دانه‌ها در میان بُتّه خارها افتادند، با خارها یکجا رشد کردند و خارها آن خوشه‌ها را پژمرده نمودند. ^۸ بعضی از دانه‌ها در خاک خوب افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد. ^۹ هرکسی گوش شنوا دارد، بشنود.»

عیسی هدف سخن گفتن از طریق مَثَل را توضیح می‌دهد

(همچنان در مرقس ۴: ۱۰ - ۱۲ و لوقا ۸: ۹ - ۱۰)

^{۱۰} پس از آن شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چرا برای مردم در قالب مَثَلها صحبت می‌کنی؟» ^{۱۱} عیسی در جواب گفت: «درک اسرار پادشاهی آسمانی به شما داده شده اما به آنها داده نشده است. ^{۱۲} زیرا به شخصی که دارد بیشتر داده خواهد شد تا به اندازه کافی و فراوان

داشته باشد اما از آن کس که ندارد، حتی آنچه که هم دارد از او گرفته می‌شود.^{۱۳} بنابراین برای آنها در قالب مثلها صحبت می‌کنم، زیرا آنها نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند، گوش می‌دهند ولی نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.^{۱۴} پیشگویی اشعیا درباره آنها کامل گردیده است که می‌گوید:

«بسیار خواهید شنید، ولی درک نخواهید کرد،

پیوسته خواهید نگریست، ولی نخواهید دید،

^{۱۵} زیرا دل‌های این قوم سخت،

و گوش‌های‌شان سنگین،

و چشمان‌شان بسته شده است.

در غیرآن اگر با چشم خود ببینند،

و با گوش خود بشنوند،

و با قلب خود بفهمند و برگردند،

من آنها را شفا می‌بخشم.»

^{۱۶} اما خوشا به حال شما که چشمان‌تان می‌بیند و گوش‌های‌تان می‌شنود.^{۱۷} بدانید که پیامبران و نیکمردان بسیاری آرزو داشتند که آنچه را شما می‌بینید، ببینند اما ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند اما نشنیدند.

تفسیر مثل دهقان

(همچنان در مرقس ۴:۱۳ - ۲۰ و لوقا ۸:۱۱ - ۱۵)

^{۱۸} پس تفسیر مثل دهقان را بشنوید. ^{۱۹} وقتی شخصی خبر خوش پادشاهی خدا را می‌شنود، ولی آن را نمی‌فهمد، شیطان آمده و آنچه را که در دل او کاشته شده است می‌رباید. این تخمی است که در بین راه افتاده بود. ^{۲۰} دانه‌ای که در زمین سخت می‌افتد، مانند کسی است که وقتی پیام را می‌شنود با خوشی می‌پذیرد. ^{۲۱} ولی در او ریشه نمی‌گیرد و دوام نمی‌آورد. پس وقتی به خاطر آن کلام زحمت یا مشکل برایش پیش می‌آید، زود آن را انکار می‌کند. ^{۲۲} دانه‌ای که در میان خارها افتاد، مانند کسی است که پیام را می‌شنود اما به خاطر تشویش زندگی و عشق به پول آن پیام در او پژمرده می‌شود و ثمر نمی‌آورد. ^{۲۳} و دانه کاشته شده در زمین خوب، به کسی می‌ماند که کلام خدا را می‌شنود و آن را می‌فهمد و صد یا شصت و یا سی برابر ثمر به بار می‌آورد.»

مثل گیاه هرزه

^{۲۴} پس از آن عیسی مثل دیگری برای آنها آورد و گفت: «پادشاهی آسمانی، مانند آن است که شخصی در مزرعه خود تخم خوب کاشت، ^{۲۵} اما وقتی همه در خواب بودند، دشمن او آمده در میان گندم، تخم گیاه هرزه را پاشید و رفت. ^{۲۶} هنگامی که دانه‌ها سبز شدند و شروع به رشد و نمو کردند، گیاه‌های هرزه نیز در میان آنها پیدا شدند. ^{۲۷} غلامان پیش صاحب خود آمده گفتند: «ای آقا، تخمی که تو در مزرعه خود کاشته بودی خوب بود، پس این گیاه‌های هرزه از کجا آمده‌اند؟» ^{۲۸} صاحب در جواب گفت: «این کار، کار دشمن است.» غلامان از او پرسیدند: «پس اجازه می‌دهی ما برویم و گیاه‌های هرزه را جمع کنیم؟» ^{۲۹} او جواب داد: «نخیر، چون ممکن است در موقع جمع کردن آنها گندمها را نیز از ریشه بکنید. ^{۳۰} بگذارید تا موسم درو، هر دوی آنها با هم رشد کنند. در آن وقت به دروگران خواهم گفت که گیاه‌های هرزه را جمع کرده، برای سوختاندن ببندند و گندم را نیز جمع کرده در گدام من ذخیره کنند.»»

مَثَل دانهٔ آوری

(همچنان در مرقس ۴: ۳۰-۳۲ و لوقا ۱۳: ۱۸-۱۹)

^{۳۱} عیسی یک مَثَل دیگر نیز برای آنها آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند دانه آوری است که شخصی آن را می‌گیرد و در کِشتزار خود می‌کارد. ^{۳۲} دانه آوری که کوچکترین دانه‌هاست، وقتی رشد و نمو کند از بُته‌های دیگر بزرگتر شده به اندازهٔ یک درخت می‌شود. آن دانه چنان بزرگ می‌شود که پرنده‌گان می‌آیند و بر شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»

مَثَل خمیرمایه

(همچنان در لوقا ۱۳: ۲۰-۲۱)

^{۳۳} عیسی برای آنها مَثَل دیگری آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند خمیرمایه‌ای است که زنی برمی‌دارد و با سه پیمانه آرد مخلوط می‌کند تا تمام خمیر برسد.»

پیشگویی پیامبر در مورد تعلیم با مَثَلها

(همچنان در مرقس ۴: ۳۳-۳۴)

^{۳۴} عیسی تمام این مطالب را برای جمعیت با مَثَلها بیان می‌کرد و بدون مَثَل چیزی به آنها نمی‌گفت ^{۳۵} تا پیشگویی آن پیامبر تحقق یابد که گفته است:

«من دهن خود را باز خواهم کرد و با مَثَلها سخن خواهم گفت

و چیزهایی را بیان خواهم نمود که از پیدایش عالم تا حال پوشیده مانده است.»

تفسیر مَثَل گیاه هرزه

^{۳۶} پس از آن عیسی مردم را گفت که بروند و خودش نیز به خانه رفت. شاگردان عیسی پیش او

آمده گفتند: «معنای مثل گیاه هرزه کِشتزار را برای ما بگو.»^{۳۷} عیسی در جواب گفت: «کسی که تخم نیکو می‌کارد، پسرانسان است.^{۳۸} کِشتزار، عبارت از این جهان است؛ تخم نیکو، فرزندان پادشاهی آسمانی هستند؛ و گیاه‌های هرزه، پیروان شیطان می‌باشند.^{۳۹} آن دشمن که تخم گیاه‌های هرزه را کاشت، شیطان است و موسم درو، آخر این دنیا می‌باشد و دروگران فرشته‌گان‌اند.^{۴۰} همان‌طور که دروگران گیاه‌های هرزه را جمع می‌کنند و می‌سوزانند، در پایان این جهان هم همین‌طور خواهد شد.^{۴۱} من، پسرانسان فرشته‌گان خود را خواهم فرستاد و هرکسی را که در پادشاهی او باعث فریب می‌شود و همچنان کسانی را که شرارت می‌آفرینند، جمع خواهند کرد،^{۴۲} و در کوره سوزان خواهند انداخت، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود.^{۴۳} در آن زمان عادلان در پادشاهی پدر خود مانند آفتاب خواهند درخشید. هرکس گوش شنوا دارد، بشنود.

مثل گنج پنهان شده

^{۴۴} پادشاهی آسمانی مانند گنجی است که در کِشتزاری پنهان شده باشد و شخصی آن را پیدا کند. او دوباره آن را پنهان می‌کند و از خوشحالی می‌رود تمام اموال خود را می‌فروشد و برگشته آن کِشتزار را می‌خرد.

مثل مروارید

^{۴۵} پادشاهی آسمانی همچنان مانند تاجری است که در جستجوی مرواریدهای گرانبها بود. ^{۴۶} وقتی که مروارید بسیار گرانبهائی پیدا کرد، رفته تمام دارایی خود را فروخت و آن را خرید.

مثل جال ماهیگیری

^{۴۷} همچنان پادشاهی آسمانی، مانند جال ماهیگیری است که ماهیگیر آن را در بحر انداخت و

ماهی‌های مختلف گرفت.^{۴۸} وقتی که جال از ماهی پُر شد، ماهیگیران آن را به ساحل کشیدند و آن وقت نشسته ماهی‌های خوب را در سبد جمع کردند و ماهی‌های غیرقابل استفاده را دور ریختند.^{۴۹} در پایان این جهان نیز چنین خواهد بود. فرشته‌گان می‌آیند و بدکاران را از میان نیکوکاران جدا ساخته،^{۵۰} آنها را در کورهٔ سوزان می‌اندازند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود.»

حقایق تازه و کهنه

^{۵۱} عیسی از آنها پرسید: «آیا همهٔ این چیزها را فهمیدید؟» شاگردان جواب دادند: «بلی.»
^{۵۲} عیسی به آنها گفت: «پس هر معلم شریعت که در پادشاهی آسمانی تعلیم یابد، مانند صاحب خانه‌ای است که از گنجینهٔ خود چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

(همچنان در مرثس ۱:۶-۶ و لوقا ۴:۱۶-۳۰)

^{۵۳} وقتی عیسی بیان این مثلها را به پایان رساند، از آنجا رفت و ^{۵۴} به شهر خود آمد. او در کنیسه به مردم چنان تعلیم داد که همه با تعجب پرسان کردند: «این مرد از کجا این همه حکمت و قدرت انجام معجزه‌ها را به دست آورده است؟ ^{۵۵} مگر او پسر نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نمی‌باشد؟ آیا یعقوب، یوسف، شمعون و یهودا برادران او نیستند؟ ^{۵۶} مگر همهٔ خواهران او در اینجا با ما نمی‌باشند؟ پس او همهٔ این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟» ^{۵۷} پس آنها عیسی را رد کردند. عیسی به آنها گفت: «یک پیامبر در هیچ جا بی حرمت نمی‌شود، جز در منطقهٔ خود و در میان خانوادهٔ خویش.» ^{۵۸} عیسی به علت بی‌ایمانی آنها، دیگر معجزه‌یی در آنجا انجام نداد.

مرگ یحیای تعمیددهنده

(همچنان در مرقس ۱۴:۶ - ۲۹ و لوقا ۷:۹ - ۹)

۱۴ ^۱ در این وقت هیروودیس انتیپاس والی جلیل دربارهٔ شهرت عیسی شنید. ^۲ هیروودیس به خادمان خود گفت: «این مرد همان یحیای تعمیددهنده است که از مرگ برخاسته است، از همین خاطر معجزه‌های بزرگ از او دیده می‌شود.» ^{۳-۴} چون یحیی به هیروودیس گفته بود: «گرفتن زن برادرت برای تو حرام است.» او یحیی را گرفتار کرد و دست و پای بسته به زندان انداخت. ^۵ هیروودیس می‌خواست یحیی را بکشد اما از مردم می‌ترسید، زیرا در نظر مردم یحیی یک پیامبر بود. ^۶ ولی وقتی که جشن تولد هیروودیس برگزار شد، دختر هیروودیا در برابر هیروودیس رقص کرد و هیروودیس که از رقص او خوشش آمد، ^۷ سوگند خورد که هرچه او بخواهد برایش خواهد داد. ^۸ دختر هیروودیا به دستور مادر خود گفت: «می‌خواهم همین حالا سر یحیای تعمیددهنده را در یک پطنوس به من بدهی.» ^۹ والی از شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد، اما به سوگند خود که در برابر مهمانان خورده بود، وفا کرد. ^{۱۰} هیروودیس امر کرد تا یحیی را در زندان سر بزنند ^{۱۱} و سر یحیی را در یک پطنوس آورده به آن دختر دادند و دختر آن را نزد مادر خود بُرد. ^{۱۲} سپس شاگردان یحیی آمده جسد او را بُرده و به خاک سپردند. پس از آن آنها نزد عیسی رفتند و به او خبر دادند.

عیسی به پنج هزار نفر غذا می‌دهد

(همچنان در مرقس ۳۰:۶ - ۴۴ و لوقا ۹:۹ - ۱۷ و یوحنا ۱:۶ - ۱۴)

^{۱۳} عیسی وقتی دربارهٔ یحیی شنید، آنجا را ترک کرد و با کشتی به جای خلوتی رفت. اما چون مردم این را شنیدند، از مناطق خود با استفاده از راه خشکه به دنبال عیسی رفتند. ^{۱۴} همین‌که عیسی به ساحل رسید از کشتی پیاده شده و جمعیت زیادی را دید که به سوی او می‌آیند، دلش به حال آنها سوخت و مریضان‌شان را شفا داد. ^{۱۵} روز به پایان می‌رسید، پس شاگردان نزد عیسی آمده گفتند: «اینجا منطقهٔ دورافتاده است و بسیار دیر هم شده، بگذار مردم به قریه‌های خود

بروند تا برای خود غذا بخرند.»^{۱۶} عیسی گفت: «ضرور نیست مردم بروند، خودتان به آنها غذا بدهید.»^{۱۷} شاگردان گفتند: «ما فقط پنج قرص نان و دو دانه ماهی داریم.»^{۱۸} عیسی در جواب گفت: «آنها را پیش من بیاورید.»^{۱۹} پس از آن به مردم امر کرد که روی چمن بنشینند. آنگاه پنج قرص نان و دو دانه ماهی را گرفته به طرف آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده، نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و شاگردان آنها را به مردم دادند.^{۲۰} همه مردم خوردند و سیر شدند و شاگردان دوازده سبد باقیمانده نان و ماهی را جمع کردند.^{۲۱} آنهايي که نان خورده بودند، تعدادشان بدون زنان و اطفال به پنج هزار مرد می رسید.

عیسی بر روی آب راه می رود

(همچنان در مرثس ۴۵:۶-۵۲ و یوحنا ۶:۱۵-۲۱)

^{۲۲} سپس عیسی شاگردان خود را وادار کرد که به کشتی سوار شوند و پیش از او به طرف دیگر بحیره بروند. بعد خودش مردم را رخصت کرد.^{۲۳} عیسی پس از این که مردم را رخصت داد، به بالای تپه ای رفت تا به تنهایی دعا کند. وقتی شام شد او در آنجا تنها بود.^{۲۴} کشتی در بین بحیره به علت باد مخالف، گرفتار امواج شده بود.^{۲۵} بین ساعت سه و شش صبح، عیسی بر روی آب قدم زنان نزد آنها آمد.^{۲۶} وقتی شاگردان عیسی را دیدند که بر روی آب راه می رود، به وحشت افتادند و فریاد زدند: «این یک سایه است.»^{۲۷} اما عیسی همان لحظه به ایشان گفت: «خاطر جمع باشید، من هستم، نترسید.»^{۲۸} پطرس گفت: «ای استاد! اگر تو هستی به من امر کن تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم.»^{۲۹} عیسی گفت: «بیا.» پطرس از کشتی پایین آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت.^{۳۰} اما وقتی شدت طوفان را دید، به ترس افتاد و در حالی که در آب غرق می شد، فریاد زد: «ای استاد، نجاتم بده!»^{۳۱} عیسی فوراً دست او را گرفته گفت: «ای کم ایمان، چرا شک کردی؟»^{۳۲} آنها سوار کشتی شدند و طوفان آرام شد.^{۳۳} کسانی که در کشتی بودند، آمده عیسی را تعظیم کردند و گفتند: «به راستی که تو پسر خدا هستی.»

عیسی در جنیسات مریضان را شفا می بخشد

(همچنان در مرثس ۵۳:۶ - ۵۶)

^{۳۴} آنها از بحیره عبور کرده به منطقه جنیسات رسیدند. ^{۳۵} چون مردم آن محل عیسی را شناختند، به تمام آن منطقه نفر فرستادند تا همه مریضان خود را نزد او بیاورند. ^{۳۶} آنها از عیسی خواهش می کردند که به مریضان اجازه دهد گوشه پیراهن او را لمس کنند، و هرکسی که لمس می کرد، شفا می یافت.

احکام خدا بالاتر از رسم و رواج انسانیت

(همچنان در مرثس ۱:۷ - ۱۳)

۱۵ ^۱ پس عده‌یی از فریسیان و علمای شریعت از اورشلیم پیش عیسی آمده از او پرسیدند: ^۲ «چرا شاگردان تو رسم و رواج پدران خود را رعایت نمی کنند؟ زیرا آنها پیش از غذا خوردن دستهای خود را نمی شویند.» ^۳ عیسی در جواب آنها گفت: «چرا خودتان به خاطر رسم و رواجتان حکم خدا را اطاعت نمی کنید؟ ^۴ یکی از احکام خدا این است: «پدر و مادر خود را احترام کن و هرکسی به پدر یا مادر خود دشنام دهد، باید گشته شود.» ^۵ اما شما می گوید، اگر کسی به پدر و یا مادرش بگوید، کمکی را که به شما می کردم، آن را به خدا می دهم، ^۶ در این صورت دیگر بر او واجب نیست این طور پدر خود را احترام کند. شما به خاطر رسم و رواج خود کلام خدا را زیر پا می کنید. ^۷ ای ریاکاران! اشعیای نبی درباره شما درست پیشگویی کرده بود، وقتی نوشت:

^۸ «این مردم با زبان خود از من تعریف می کنند،

اما دلهای شان از من دور است.

چون احکام انسانی را به جای احکام خدا تعلیم می دهند.»»

چیزهایی که انسان را ناپاک می سازد

(همچنان در مرقس ۷: ۱۴ - ۲۳)

۱۰ عیسی مردم را پیش خود خواست و به ایشان گفت: «خوب به من گوش دهید و بدانید^{۱۱} که انسان به وسیله آنچه می خورد و می نوشد نجس نمی شود بلکه آن چیزی که از دهن او بیرون می شود، او را نجس می سازد.»^{۱۲} در این وقت شاگردان پیش عیسی آمده گفتند: «آیا می دانی که فریسیان از آنچه گفته ای، آزرده شده اند؟»^{۱۳} اما عیسی به جواب آنها گفت: «هر نهالی را که پدر آسمانی من بر زمین نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد.^{۱۴} به آنها توجه نکنید، آنها مانند اشخاص کور هستند که اگر کور، کور را راهنمایی کند، هر دو در جوی خواهند افتاد.»^{۱۵} پس پطرس به عیسی گفت: «معنای این مثل را برای ما تشریح بده.»^{۱۶} عیسی در جواب فرمود: «هنوز شما این چیزها را درک نمی کنید؟^{۱۷} آیا نمی فهمید که هر چه از دهن وارد بدن شود به معده می رود و پس از آن خارج می شود؟^{۱۸} اما سخنانی که از دهن بیرون می شود، از دل سرچشمه می گیرند و آن چیزهاست که آدمی را نجس می سازد،^{۱۹} زیرا افکار پلید، قتل، زنا، بداخلاقی جنسی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت از دل سرچشمه می گیرند.^{۲۰} اینها چیزهایی اند که آدم را نجس می سازد اما نشستن دست پیش از غذا شما را نجس نمی سازد.»

ایمان قوی زن کنعانی

(همچنان در مرقس ۷: ۲۴ - ۳۰)

۲۱ آنگاه عیسی از آن محل حرکت کرده و به طرف منطقه صور و صیدون رفت.^{۲۲} یک زن کنعانی که در آن منطقه زندگی می کرد پیش عیسی آمد. او را صدا زد و گفت: «سَرور من! ای

پسر داوود! به من رحم کن! دخترم گرفتار روح شیطانی شده و بسیار رنج می برد.»^{۲۳} اما عیسی هیچ جوابی به او نداد. شاگردانش پیش آمدند و با اصرار از عیسی خواستند: «این زن را رخصت کن، زیرا فریادکنان به دنبال ما می آید.»^{۲۴} عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندهای گمشدهٔ خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام.»^{۲۵} اما آن زن نزدیک آمده، پیش پای عیسی افتاد و فریاد زد: «سَرورم! به من کمک کن!»^{۲۶} عیسی جواب داد: «نان فرزندان را گرفتن و پیش سگها انداختن روا نیست.»^{۲۷} اما آن زن جواب داد: «درست است، ای سَرورم اما سگها نیز از پسمانده‌هایی که از دسترخوان صاحب‌شان می افتد، می خورند.»^{۲۸} عیسی در جواب او گفت: «ای زن، ایمان تو قوی است. خواست تو بر آورده شد.» و همان لحظه دختر آن زن شفا یافت.

عیسی مریضان را شفا می بخشد

^{۲۹} بعد از آن عیسی آن محل را ترک کرد و به کنار بحیرهٔ جلیل آمده به تپه‌یی بالا شد و در آنجا نشست.^{۳۰} گروهی بزرگی از مردم اشخاص شل، کور، گنگ و لنگ و مریضان دیگر را با خود آورده پیش پای او می گذاشتند و عیسی آنها را شفا می داد.^{۳۱} مردم وقتی گنگه‌ها را گویا و شلان را سالم و اشخاص لنگ را روان و کورها را بینا دیدند، تعجب کردند و خدای اسرائیل را حمد گفتند.

عیسی به چهار هزار نفر غذا می دهد

(همچنان در مرقس ۸: ۱ - ۱۰)

^{۳۲} پس عیسی شاگردانش را پیش خود خواست و به آنها گفت: «دل من برای این مردم می سوزد. اینک سه روز است که آنها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی خواهم آنها را گرسنه روان کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.»^{۳۳} شاگردان در جواب گفتند: «از کجا می توانیم این قدر نان در این بیابان پیدا کنیم که شکم چنین جمعیتی را

سیر کنیم؟» ^{۳۴} عیسی پرسید: «چند قرص نان دارید؟» جواب دادند: «هفت قرص نان و چند دانه ماهی کوچک.» ^{۳۵} پس عیسی از مردم خواست که روی زمین بنشینند. ^{۳۶} آنگاه آن هفت نان و ماهی را گرفت و پس از شکرگزاری، آنها را پاره کرده به شاگردان داد و شاگردان به مردم دادند. ^{۳۷} همه خوردند و سیر شدند و از توته‌های باقیمانده، هفت سبد پُر شد. ^{۳۸} غیر از زنان و کودکان، چهار هزار مرد از آن خوردند. ^{۳۹} آنگاه عیسی جمعیت را رخصت داد و خود سوار کشتی شده به منطقهٔ مجدَل رفت.

بی‌ایمانی فریسیان و صدوقیان

(همچنان در مرثس ۸: ۱۱-۱۳ و لوقا ۱۲: ۵۴-۵۶)

۱۶ آنگاه فریسیان و صدوقیان پیش آمده از روی امتحان از عیسی خواستند تا معجزه‌ای به آنها نشان دهد. ^۲ عیسی در جوابشان گفت: «در وقت غروب اگر آسمان سرخ باشد، شما می‌گویید هوا خوب خواهد بود ^۳ و اگر صبح وقت، آسمان سرخ و گرفته باشد، می‌گویید باران خواهد بارید. شما که می‌توانید با دیدن به آسمان هوا را پیشگویی کنید، چگونه نمی‌توانید معنای نشانه‌های این زمان را بفهمید؟ ^۴ این نسل شریر و بی‌ایمان خواستار معجزه هستند و معجزه‌یی به جز معجزهٔ یونس نبی به آنها داده نخواهد شد.» پس از آن، عیسی آنها را ترک کرد و از نزدشان رفت.

از تعلیم فرقه‌های فریسی و صدوقی دوری کنید

(همچنان در مرثس ۸: ۱۴-۲۱)

^۵ چون شاگردان به آن طرف بحیره رفتند، فراموش کردند که با خود نان ببرند. ^۶ پس عیسی به ایشان گفت: «از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان پرهیز کنید.» ^۷ آنها بین خود بحث کرده می‌گفتند: «به‌خاطری که ما نان نیاورده‌ایم، او چنین می‌گوید.» ^۸ عیسی این را فهمید و به آنها گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا دربارهٔ نیاوردن نان بحث می‌کنید؟ ^۹ و آن پنج نان و پنج هزار مرد را

به یاد ندارید؟ آیا به یاد ندارید که چند سبد را از باقیمانده پُر کردید؟^{۱۰} در مورد آن هفت نان و چهار هزار مرد، چند سبد را پُر کردید؟^{۱۱} چرا نمی‌توانید بفهمید که من دربارهٔ نان برای تان صحبت نکردم بلکه گفتم که از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان پرهیز کنید.»^{۱۲} آنگاه شاگردان فهمیدند که عیسی از آنها می‌خواهد که از تعالیم فریسیان و صدوقیان پرهیز کنند، نه از خمیرمایهٔ نان.

پطرس دربارهٔ عیسی مسیح گواهی می‌دهد

(همچنان در مرقس ۸: ۲۷-۳۰ و لوقا ۹: ۱۸-۲۱)

^{۱۳} وقتی عیسی به ساحل قیصریهٔ فیلیپس رسید، از شاگردان خود پرسید: «به گفتهٔ مردم، پسرانسان کیست؟»^{۱۴} آنها جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند یحیای تعمیددهنده است و عده‌بی می‌گویند که الیاس، یا ارمیا و یا یکی از پیامبران است.»^{۱۵} عیسی پرسید: «به نظر شما من کیستم؟»^{۱۶} شمعون پطرس جواب داد: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.»^{۱۷} آن وقت عیسی گفت: «ای شمعون پسر یونا، خوشا به حال تو! چون تو این را از انسان نیاموختی بلکه پدر من که در آسمان است، آن را بر تو آشکار ساخته است.»^{۱۸} به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای دوزخ هرگز بر آن پیروز نخواهد شد.^{۱۹} و کلیدهای پادشاهی آسمانی را به تو می‌دهم، آنچه را که تو بر روی زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و آنچه را که تو در روی زمین باز نمایی، در آسمان باز خواهد شد.»^{۲۰} بعد از آن عیسی به شاگردان امر کرد به کسی نگویند که او مسیح است.

عیسی دربارهٔ مرگ و زنده شدن خود پیشگویی می‌کند

(همچنان در مرقس ۸: ۳۱-۹: ۱ و لوقا ۹: ۲۲-۲۷)

^{۲۱} از آن زمان، عیسی این حقیقت را به شاگردان خود آشکار ساخت که او باید به اورشلیم برود تا در آنجا از جانب بزرگان قوم، سران کاهنان و علمای شریعت رنج بسیار ببیند، گشته شود و روز

سوم دوباره زنده گردد.^{۲۲} اما پطرس، عیسی را به گوشه‌ی بُرد و اعتراض کرد: «خدا نکند، استاد! هرگز برای تو چنین اتفاق رُخ نخواهد داد!»^{۲۳} عیسی برگشته به پطرس گفت: «ای شیطان دور شو! تو مانع راه من هستی، زیرا افکار تو انسانی است، نه از جانب خدا.»

^{۲۴} سپس عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید از جان خود بگذرد و صلیب خود را برداشته و به دنبال من بیاید.^{۲۵} زیرا هرکسی بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد اما هرکسی به خاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت.^{۲۶} برای انسان چه فایده دارد که تمام جهان را به دست آورد اما جان خود را از دست دهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمی‌تواند آن را باز یابد.^{۲۷} پسرانسان با جلال پدر خود همراه با فرشته‌گان می‌آید و به هرکس مطابق اعمالش اجر می‌دهد.^{۲۸} به شما واقعیت را می‌گویم، بعضی از کسانی که در اینجا ایستاده‌اند، تا آمدن پسرانسان را در پادشاهی‌اش نبینند، مزه مرگ را نخواهند چشید.»

بزرگی عیسی مسیح آشکار می‌گردد

(همچنان در مرقس ۲:۹-۱۳ و لوقا ۹:۲۸-۳۶)

۱۷ بعد از شش روز عیسی، پطرس، یعقوب و یوحنا برادر یعقوب را با خود گرفته به بالای کوه بلندی بُرد تا با هم تنها باشند.^۲ در حالی که شاگردان می‌دیدند، چهره عیسی تغییر کرد، رویش مانند آفتاب درخشید و لباسش مانند نور سفید گشت.^۳ در همین موقع شاگردان، موسی و الیاس را دیدند که با عیسی صحبت می‌کردند.^۴ آنگاه پطرس به عیسی گفت: «سروزم! خوب است که ما اینجا هستیم. اگر اجازه بدهی سه خیمه در اینجا بسازیم: یکی برای شما، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس پیامبر.»^۵ هنوز سخن او تمام نشده بود که ابر درخشنده‌ی آنها را فراگرفت و از آن ابر صدایی شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم. به او گوش دهید.»^۶ وقتی شاگردان این صدا را شنیدند، بسیار ترسیدند و

روی به خاک افتادند.^۷ پس عیسی پیش آمد، بر آنها دست گذاشته و گفت: «برخیزید، دیگر نترسید.»^۸ وقتی شاگردان چشمان خود را باز کردند، جز عیسی کسی دیگری را ندیدند.

^۹ وقتی آنها از کوه پایین می آمدند، عیسی به ایشان امر کرد تا در مورد آنچه دیدند تا روزی که پسرانسان از مرگ برنخاسته است به کسی چیزی نگویند.^{۱۰} شاگردان پرسیدند: «پس چرا علمای شریعت می گویند که قبل از مسیح اول باید الیاس پیامبر بیاید؟»^{۱۱} عیسی جواب داد: «درست است، اول الیاس پیامبر آمد و همه چیز را آماده کرد.^{۱۲} همچنان من به شما می گویم که الیاس پیامبر وقتها پیش آمده است اما آنها او را نشناختند و آنچه خواستند با الیاس کردند. من، پسرانسان نیز همان طور از دست ایشان رنج خواهم دید.»^{۱۳} در این وقت شاگردان فهمیدند که هدف او یحیای تعمیددهنده است.

عیسی پسری را که روح شیطانی داشت شفا می بخشد

(همچنان در مرقس ۹: ۱۴-۲۹ و لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

^{۱۴} همین که عیسی و شاگردانش پیش مردم برگشتند، مردی نزد عیسی آمده و در برابر او زانو زد ^{۱۵} و گفت: «آقا! بر پسر من رحم کن. او میرگی دارد و دچار حمله های سخت می شود، چنان که بارها خود را در آب و آتش انداخته است.»^{۱۶} پسر را پیش شاگردان تو آوردم اما نتوانستند او را شفا دهند.»^{۱۷} عیسی در جواب گفت: «نسل این زمانه چقدر بی ایمان و نافرمان است! تا چه وقت با شما باشم؟ و تا چه زمان شما را تحمل کنم؟ او را پیش من بیاورید.»^{۱۸} پس عیسی به روح شیطانی امر کرد که از پسر خارج شود. روح پلید او را ترک کرد و آن پسر در همان لحظه شفا یافت.

^{۱۹} بعد از این واقعه، شاگردان عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح شیطانی را بیرون کنیم؟»^{۲۰} عیسی جواب داد: «از آن رو که ایمان تان کم است. به یقین به شما می گویم: اگر ایمانی به کوچکی دانه آوری داشته باشید، می توانید به این کوه بگویید «از

اینجا به آنجا منتقل شو» و منتقل خواهد شد و هیچ چیز برای شما ناممکن نخواهد بود.]
^{۲۱} برای بیرون کردن این گونه ارواح، هیچ وسیله‌ی جز دعا و روزه گرفتن وجود ندارد.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

(همچنان در مرقس ۹: ۳۰-۳۲ و لوقا ۹: ۴۳-۴۵)

^{۲۲} هنگامی که آنها هنوز در جلیل با هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «من، پسرانسان به دست مردم تسلیم خواهم شد،^{۲۳} و آنها مرا خواهند کشت، ولی من، پسرانسان در روز سوم باز زنده خواهم شد.» شاگردان بسیار غمگین شدند.

پرداخت مالیات خانه خدا

^{۲۴} وقتی که عیسی و شاگردانش به کپرناحوم وارد شدند، مأموران جمع‌آوری مالیات برای خانه خدا، پیش پطرس آمده از او پرسیدند: «آیا استاد تو مالیات خانه خدا را می پردازد؟»
^{۲۵} پطرس گفت «بلی.» وقتی پطرس به خانه رفت، قبل از این که چیزی بگوید، عیسی از او پرسید: «ای شمعون، به نظر تو پادشاهان جهان از چه کسانی محصول و مالیات می گیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانه گان؟»^{۲۶} پطرس جواب داد: «از بیگانه گان.» عیسی گفت: «پس فرزندان از پرداخت مالیات معاف هستند،^{۲۷} اما برای این که این اشخاص نرنجند، به طرف بحیره برو و چنگکی در آب بینداز. پس دهن اولین ماهی را که می گیری باز کن، سکه‌ی در آن خواهی یافت. آن سکه را بردار و مالیات من و خود را با آن بده.»

چه کسی بزرگتر است؟

(همچنان در مرقس ۹: ۳۳-۳۷ و لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

۱۸ در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده و از او پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمانی

از همه بزرگتر است؟»^۲ عیسی کودکی را صدا زد و او را در میان آنها قرار داد.^۳ سپس به آنها گفت: «به یقین بدانید که تا تغییر نکنید و مانند کودکان نگردید، داخل پادشاهی آسمانی نخواهید شد.^۴ در پادشاهی آسمانی آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این طفل شود.^۵ کسی که چنین کودکی را به نام من پذیرد، مرا پذیرفته است.

باعث وسوسه و لغزش کسی نشوید

(همچنان در مرقس ۹: ۴۲-۴۸ و لوقا ۱۷: ۱-۲)

^۶ اگر کسی یکی از کوچکترین شخصی را که به من ایمان دارد گمراه کند، برای او بهتر است که سنگ آسیاب به گردنش آویزان شود و در اعماق بحر غرق گردد.^۷ وای بر این دنیا که باعث چنین وسوسه می شود! حتماً لغزش هایی پیش خواهد آمد، اما وای بر کسی که باعث این لغزش ها شود.^۸ پس اگر دست یا پای تو، تو را گمراه کند آن را قطع کرده و دور بینداز، زیرا برای تو بهتر است که بدون دست یا پا داخل زندگی ابدی شوی تا این که با دو دست و دو پا به درون آتش ابدی افکنده شوی.^۹ اگر چشمت باعث گناه در تو شود، آن را بکش و دور بینداز، زیرا بهتر است که با یک چشم صاحب زندگی شوی، از این که با دو چشم به آتش دوزخ بروی.

مثل گوسفند گمشده

(همچنان در لوقا ۱۵: ۱-۷)

^{۱۰} آگاه باشید که هیچ یک از این کوچکان را تحقیر نکنید، زیرا به شما می گویم که فرشته گان شان در آسمان همیشه روی پدر آسمانی مرا می بینند. [^{۱۱} چون من، پسرانسان آمده ام تا گمشده را نجات دهم.] ^{۱۲} شما چه فکر می کنید؟ اگر شخصی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها را گم کند، آیا نود و نه گوسفند دیگر را در چراگاه نمی گذارد و به دنبال آن گمشده نمی رود تا آن را پیدا کند؟ ^{۱۳} وقتی آن را پیدا کند، واضح است که برای آن یک گوسفند بیشتر خوش می شود تا برای آن نود و نه گوسفند دیگری که گم نشده اند. ^{۱۴} همین طور پدر آسمانی شما

نمی‌خواهد که حتی یکی از این کوچکان از دست برود.

با ایماندار گمراه شده چگونه باید برخورد کرد؟

^{۱۵} اگر برادرت به تو بدی کرد، با او در جای خلوت درباره آن موضوع صحبت کن. اگر به سخن تو گوش دهد، برادر خود را باز یافته‌ای. ^{۱۶} اگر به سخن تو گوش ندهد، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر، زیرا هر ادعایی از زبان دو یا سه شاهد قابل تأیید است. ^{۱۷} اگر او حاضر نیست سخنان آنها را بشنود، آنگاه به کلیسا بگو. اگر حاضر نشود به کلیسا گوش دهد، با او مانند یک بی‌ایمان یا جزیه‌گیر رفتار کن.

عیسی در مورد متحد بودن تعلیم می‌دهد

^{۱۸} به شما می‌گویم آنچه را بر روی زمین بسته کنید، در آسمان بسته می‌شود و آنچه را که در روی زمین باز نمایید، در آسمان باز می‌شود. ^{۱۹} باز هم به شما می‌گویم هرگاه دو نفر از شما در روی زمین درباره آنچه که از خدا می‌خواهند، یکدل باشند، پدرآسمانی من آن را به ایشان خواهد بخشید، ^{۲۰} زیرا هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم.»

مثل بخشیدن دیگران

^{۲۱} در این وقت پطرس پیش عیسی آمده از او پرسید: «استاد! اگر برادرم در برابر من گناه کند، چند بار او را ببخشم؟ تا هفت بار؟» ^{۲۲} عیسی در جواب گفت: «نمی‌گویم هفت بار بلکه هفتاد مرتبه هفت بار. ^{۲۳} چون پادشاهی آسمانی مانند یک ارباب است که تصمیم گرفت از غلامان خود حساب بخواهد. ^{۲۴} وقتی این کار را شروع کرد، شخصی را نزد او آوردند که بی‌اندازه پول از او قرضدار بود، ^{۲۵} اما چون نمی‌توانست آن را بپردازد، اربابش امر کرد او را با زن و فرزندان و تمام هستی‌اش بفروشند تا قرض خود را بپردازد. ^{۲۶} آن شخص پیش پای ارباب

خود افتاده گفت: «ای آقا، به من مُهلت بده و من تمام آن را تا پول آخر به تو خواهم پرداخت.»^{۲۷} دل ارباب به حال او سوخت. قرض او را بخشید و به او اجازه داد برود.

^{۲۸} اما همین غلام، وقتی از آنجا رفت در راه با یکی از همکاران مانند خود روبرو شد که پول بسیار کمی از او قرضدار بود، او گلوی قرضدار خود را فشرده گفت: «قرض مرا بپرداز.»^{۲۹} آن شخص به پایش افتاد و به او زاری کرده گفت: «به من مُهلت بده، پولت را می پردازم.»^{۳۰} اما او قبول نکرد و آن مرد را به زندان انداخت تا قرض خود را بپردازد.^{۳۱} غلامان دیگر که این کار او را دیدند، بسیار جگرخون شدند و به نزد ارباب خود رفته تمام جریان را به او گفتند.^{۳۲} ارباب آن غلام را خواست و به او گفت: «ای غلام خودخواه، وقتی که پیش من عذر کردی همه قرضه‌هایت را بخشیدم.^{۳۳} آیا همین طور که من بر تو رحم کردم، نباید به همکارت رحم می کردی؟»^{۳۴} پس ارباب خشمگین شده، دستور داد تا او را به زندان انداخته و تا همه قرضه‌های خود را نپردازد، آزاد نشود.^{۳۵} پس اگر برادر خود را از دل نبخشید، پدرآسمانی من هم با شما همین گونه رفتار خواهد کرد.»

عیسی درباره طلاق تعلیم می دهد

(همچنان در مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

۱۹ وقتی عیسی این سخنان را به پایان رساند، منطقه جلیل را ترک کرد و به منطقه یهودیه در آن طرف دریای اُردن رفت.^۱ جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و عیسی آنها را در آنجا شفا داد.^۲ یک عده فریسیان پیش عیسی آمده و کوشش کردند که او را امتحان کنند، پس از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر دلیل که بخواهد زن خود را طلاق دهد؟»^۳ عیسی در جواب آنها گفت: «آیا تا به حال نخوانده‌اید که خدا در ابتدا انسان را به صورت مرد و زن آفرید؟^۴ به همین دلیل مرد، پدر و مادر خود را مانده با زن خود می پیوندد و هر دو یک تن می شوند.^۵ از این رو آنها دیگر دو تن نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را که خدا به هم

پیوسته است، انسان نباید جدا سازد.»^۷ آنها پرسیدند: «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاقنامه به زن خود، از او جدا شود؟»^۸ عیسی در جواب گفت: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی اجازه داد تا زن خود را طلاق دهید، ولی از ابتدای خلقت چنین نبود.^۹ اما من به شما می‌گویم، هرکس زن خود را به هر دلیلی به جز زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید، مرتکب زنا می‌شود.»^{۱۰} شاگردانش به او گفتند: «اگر حالت شوهر در برابر زنش چنین باشد، پس بهتر است که هیچ ازدواج نکند.»^{۱۱} عیسی به آنها گفت: «همه نمی‌توانند این سخن را قبول کنند، مگر کسانی که خداوند به آنها این توانایی را داده باشد.^{۱۲} بعضی‌ها از شکم مادر ناتوان به دنیا آمده‌اند، عده‌ی هم به دست انسان خصی شده‌اند و عده‌ی نیز به خاطر پادشاهی آسمانی از ازدواج خودداری می‌کنند. پس هرکس قدرت اجرای این تعلیم را دارد، آن را بپذیرد.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(همچنان در مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶ و لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

^{۱۳} عده‌ی از مردم، کودکان خود را نزد عیسی آوردند تا او دست خود را بر سر آنها بگذارد و برای آنها دعا کند. اما شاگردان، مردم را برای این کار سرزنش کردند.^{۱۴} عیسی گفت: «بگذارید کودکان پیش من بیایند و مانع آنها نشوید، چون پادشاهی آسمانی به آنها تعلق دارد.»^{۱۵} عیسی دست خود را بر سر کودکان گذاشته و سپس از آنجا رفت.

دل بسته‌گی به ثروت مانع وارد شدن به پادشاهی آسمانی است

(همچنان در مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱ و لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

^{۱۶} در این هنگام مردی پیش آمد و از عیسی پرسید: «ای استاد! کدام کار نیک را باید انجام دهم تا زندگی ابدی داشته باشم؟»^{۱۷} عیسی به او گفت: «چرا درباره‌ی نیکی از من سوال می‌کنی؟ به جز خدا هیچ‌یک نیکو نیست. اما اگر می‌خواهی زندگی ابدی داشته باشی، احکام خدا را

نگهدار.»^{۱۸} او پرسید: «کدام یک آن را؟» عیسی در جواب گفت: «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده،^{۱۹} احترام پدر و مادر را نگهدار و همسایه‌ات را مانند خود دوست بدار.»^{۲۰} آن مرد جوان جواب داد: «من همه اینها را بجا آورده‌ام، دیگر چه چیزی کم دارم؟»^{۲۱} عیسی به او گفت: «اگر می‌خواهی کامل باشی، برو تمام دارایی خود را بفروش و به فقرا بده تا در بهشت گنجی داشته باشی و بعد بیا از من پیروی کن.»^{۲۲} وقتی آن جوان این را شنید بسیار غمگین شد و از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت.

^{۲۳} عیسی به شاگردان خود گفت: «به راستی به شما می‌گویم که ورود ثروتمندان به پادشاهی آسمانی بسیار مشکل است.»^{۲۴} باز هم به شما می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از داخل شدن ثروتمندی به پادشاهی خداست.»^{۲۵} شاگردان از شنیدن این سخن بی‌اندازه تعجب کردند و پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟»^{۲۶} عیسی به سوی آنها دیده گفت: «برای انسان این کار ممکن نیست، ولی برای خدا هر چیز ممکن است.»^{۲۷} پطرس در جواب گفت: «ما که همه چیز خود را ترک کرده و پیرو تو شده‌ایم، اجر ما چه خواهد بود؟»^{۲۸} عیسی جواب داد: «به راستی به شما می‌گویم که در دنیای جدید، در آن هنگام که من، پسرانسان با شکوه و جلال آسمانی بر تخت سلطنت خود می‌نشینم، شما که از من پیروی کرده‌اید بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفه اسرائیل داوری خواهید نمود.»^{۲۹} و هرکس که به خاطر من خانه، برادران، خواهران، پدر و مادر و فرزندان و زمین خود را ترک کرده باشد، صد برابر اجر خواهد یافت و زندگی ابدی دریافت خواهد کرد.^{۳۰} اما بسیاری از آنهایی که اکنون اول‌اند، آخر خواهند شد و بسیاری که آخراند، اول خواهند شد.

مَثَل کارگران تاکستان

^{۲۰} پادشاهی آسمانی مانند مالک آن تاکستانی است که یک روز صبح بیرون رفت تا برای کار در تاکستان خود مزدورانی را استخدام کند.^۲ پس از آن که با آنها دربارهٔ مزد روزانه یک

دینار موافقت کرد، آنها را به کار در تاکستان فرستاد.^۳ ساعت نه صبح باز بیرون رفت و کسان دیگری را دید که بیکار در بازار ایستاده بودند.^۴ به آنها گفت: «شما هم بروید و در تاکستان من کار کنید، آنچه حق شماست به شما خواهم داد.» و آنها هم به کار رفتند.^۵ بار دیگر وقت ظهر و همچنان ساعت سه بعد از ظهر بیرون رفت و مانند دفعه‌های قبل عده‌ی را به کار گرفت.^۶ او نزدیک غروب بیرون رفت و کسان دیگری را در آنجا بیکار یافت، به آنها گفت: «چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟» آنها به او گفتند: «زیرا هیچ‌کس ما را به کار نگرفته است.» پس به آنها نیز گفت: «بروید و در تاکستان من کار کنید.»^۸ وقتی غروب شد، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «مزدوران را صدا کن و مزد همه را بده، از کسانی که آخر آمده‌اند شروع کن و همین‌طور پیش برو تا به کسانی که اول آمده‌اند.»^۹ آنهایی که نزدیک غروب شروع به کار کرده بودند پیش آمدند و هرکس یک دینار به دست آورد.^{۱۰} اما وقتی نوبت به کسانی رسید که اول آمده بودند، آنها توقع داشتند که نسبت به دیگران مزد بیشتری بگیرند، آنها هم یک دینار به دست آوردند.^{۱۱} وقتی آنها مزد خود را گرفتند، به صاحب تاکستان شکایت کرده گفتند:^{۱۲} «این کسانی که آخر همه آمدند، فقط یک ساعت کار کرده بودند و تو آنها را با ما که تمام روز در آفتاب سوزان کارهای سنگین را تحمل کرده‌ایم، یک برابر ساختی.»^{۱۳} اما مالک به جواب آنها گفت: «ای دوست، من به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر تو خودت قبول نکردی که با یک دینار در روز کار کنی؟»^{۱۴} پس مزد خود را بردار و برو. من می‌خواهم شخص آخر را به اندازه تو مزد بدهم.^{۱۵} آیا حق ندارم که با پول خود مطابق خواست خود عمل کنم؟ چرا به سخاوت من حسادت داری؟»^{۱۶} به این ترتیب، آخرین، اولین و اولین، آخرین خواهند شد.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستخیز خود

(همچنان در مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴ و لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

^{۱۷} وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت، در راه دوازده شاگرد خود را به گوشه‌ی بُرد و به آنها گفت:^{۱۸} «ما به اورشلیم می‌رویم و من، پسرانسان، به سران کاهنان و علمای شریعت تسلیم داده

خواهم شد و آنها مرا به مرگ محکوم خواهند کرد.^{۱۹} پسرانسان به دست بیگانه‌گان سپرده خواهد شد تا آنها مرا تمسخر نموده، شلاق بزنند و بر صلیب بکشند و من در روز سوم دوباره زنده خواهم شد.»

عیسی خدمت واقعی را توضیح می‌دهد

(همچنان در مرقس ۱۰: ۳۵-۴۵)

^{۲۰} آنگاه مادر پسران زبدي همراه با دو فرزند خود پیش عیسی آمده به او تعظیم کرد و تقاضا نمود که به او لطفی بنماید. ^{۲۱} عیسی پرسید: «چه می‌خواهی؟» او به عیسی گفت: «وعدۀ بده که در پادشاهی تو این دو پسر من، یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینند.»
^{۲۲} اما عیسی در جواب به آن دو برادر گفت: «شما نمی‌دانید که چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از پیاله‌یی که من می‌نوشم، بنوشید؟» آنها جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.» ^{۲۳} عیسی به آنها گفت: «درست است، شما از پیاله‌یی که من می‌نوشم، خواهید نوشید اما انتخاب کسانی که در دست راست و دست چپ من بنشینند با من نیست، زیرا کسانی در دست راست یا چپ من خواهند نشست که پدر من قبلاً برای‌شان آماده کرده است.» ^{۲۴} وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند، از آن دو برادر بسیار رنجیدند. ^{۲۵} پس عیسی آنها را پیش خود خواسته گفت: «شما می‌دانید که حکمرانان سایر ملتها بر آنها حکمرانی می‌کنند و بزرگان‌شان به آنها تسلط کامل دارند. ^{۲۶} ولی در بین شما چنین نباشد بلکه هرکسی می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد باید خدمتگار شما گردد. ^{۲۷} و اگر کسی بخواهد در میان شما بزرگتر باشد، باید مانند غلام، دیگران را خدمت نماید. ^{۲۸} چون من، پسرانسان، نیامده‌ام تا خدمت شوم بلکه به دیگران خدمت کنم و جان خود را در راه بسیاری فدا سازم.»

عیسی دو شخص نابینا را شفا می‌بخشد

(همچنان در مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲ و لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

^{۲۹} وقتی عیسی و شاگردانش شهر اریحا را ترک می‌کردند، جمعیت بزرگی به دنبال او می‌رفت.
^{۳۰} در کنار راه دو مرد کور نشسته بودند. چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد زده گفتند: «ای پسر داوود! بر ما رحم کن.»^{۳۱} مردم آن دو مرد را سرزنش کردند و از آنها خواستند که خاموش شوند. اما آن دو نابینا با صدای بلندتر فریاد زده گفتند: «ای پسر داوود! بر ما رحم کن.»^{۳۲} عیسی ایستاد و آن دو مرد را صدا کرده پرسید: «چه می‌خواهید تا برای تان انجام دهم؟»^{۳۳} آنها گفتند: «سَرور ما! می‌خواهیم که چشمان ما باز شوند.»^{۳۴} پس عیسی دلش سوخت، چشمان آنها را لمس کرد و آنها دفعه‌تاً بینا شدند و به دنبال عیسی رفتند.

عیسی پیروزمندانه به اورشلیم وارد می‌شود

(همچنان در مرقس ۱۱: ۱-۱۱ و لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴ و یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۲۱ وقتی عیسی و شاگردان نزدیک اورشلیم به دهکده بیت فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را روان کرده و به آنها^۲ گفت: «به قریه‌بی که پیش روی تان می‌آید، بروید و آنجا خری را با گره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و پیش من بیاورید.^۳ اگر کسی به شما چیزی گفت، بگویید که سَرور ما به آنها ضرورت دارد و او به شما اجازه خواهد داد که آنها را فوری بیاورید.»^۴ تمام اینها واقع می‌شود تا پیشگویی آن پیامبر به حقیقت پیوندد که گفته بود:

^۵ «به مردم شهر صهیون بگویید:

بینید که پادشاه شما سوار بر گره‌خری،

با فروتنی نزد شما می‌آید.»

^۶ پس آن دو شاگرد رفتند و آنچه را که عیسی به آنها گفته بود، انجام دادند.^۷ آن خر و گره‌اش را

آوردند، آنها چپنهای خود را روی آن گره خر انداختند و عیسی را بر آن سوار کردند.^۸ جمعیت زیادی چپنهای خود را بر روی جاده فرش کردند و بعضی هم شاخه‌های درختها را می‌بریدند و در راه می‌انداختند.^۹ جمعیتی که پیشروی عیسی می‌رفتند و آنهایی که از عقب او می‌آمدند، فریاد می‌زدند:

«زنده باد پسرداوود!»

مبارک است آن کسی که به نام خداوند می‌آید!

حمد و ستایش بر خداوند!»

^{۱۰} همین‌که عیسی داخل اورشلیم شد، تمام مردم شهر به هیجان آمدند و عده‌یی می‌پرسیدند: «این شخص کیست؟»^{۱۱} جمعیت جواب می‌داد: «این عیسای پیامبر از ناصره جلیل است.»

عیسی خانه خدا را از وجود فروشندگان پاک می‌کند

(همچنان در مرقس ۱۱: ۱۵-۱۹ و لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸ و یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

^{۱۲} عیسی داخل خانه خدا شد و شروع به بیرون راندن کسانی کرد که حیوانات را برای قربانی در خانه خدا خرید و فروش می‌کردند. او میزهای صرافان و تختهای کبوتر فروشان را چپه کرد^{۱۳} و به آنها گفت: «نوشته شده است: «خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد.» اما شما آن را لانه دزدان ساخته‌اید!»

^{۱۴} نابینایان و شلان در خانه خدا به نزد عیسی آمده و او آنها را شفا داد.^{۱۵} اما وقتی که سران کاهنان و علمای شریعت معجزه‌هایی را که عیسی می‌کرد، دیدند و شنیدند که کودکان در خانه خدا فریاد می‌زدند: «زنده باد پسرداوود،» خشمگین شدند.^{۱۶} آنها از عیسی پرسیدند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد: «بلی، مگر نخوانده‌اید که کودکان و

شیرخواره‌گان را می‌آموزی تا زبان آنها به حمد و ستایش تو پردازد؟»^{۱۷} پس آنها را ترک کرده از شهر خارج شد و به بیت عنیا رفت و شب را در آنجا گذراند.

مثل درخت انجیر نمونه قدرت ایمانست

(همچنان در مرقس ۱۲:۱۱-۱۴ و مرقس ۱۱:۲۰-۲۴)

^{۱۸} وقتی صبح عیسی به شهر بازگشت، گرسنه شد.^{۱۹} در سر راه درخت انجیری دید، پس به طرف آن درخت رفت اما چیزی جز برگ در آن نیافت. پس به آن درخت گفت: «تو هرگز دیگر ثمر نخواهی آورد.» و آن درخت در همان لحظه خشک شد.^{۲۰} شاگردان با دیدن آن تعجب کرده، پرسیدند: «چرا این درخت یک دفعه بی خشک شد؟»^{۲۱} عیسی در جواب آنها گفت: «به یقین به شما می‌گویم که اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، قادر خواهید بود که نه تنها آنچه را به این درخت کرده شد بکنید بلکه اگر به این کوه بگویید که از جای خود برداشته شود و به بحر پرتاب گردد، چنین خواهد شد.^{۲۲} هرآنچه با ایمان دعا کنید و طلب کنید، آن را خواهید یافت.»

عیسی صلاحیت خود را توضیح می‌دهد

(همچنان در مرقس ۲۷:۱۱-۳۳ و لوقا ۲۰:۱-۸)

^{۲۳} هنگامی که عیسی به خانه خدا وارد شد و به تعلیم دادن مردم پرداخت، سران کاهنان و بزرگان قوم نزد او آمده پرسیدند: «به کدام صلاحیت این کارها را می‌کنی؟ چه کسی این صلاحیت را به تو داده است؟»^{۲۴} عیسی در جواب آنها گفت: «من هم از شما سوالی دارم، اگر جواب دادید به شما خواهم گفت که به کدام صلاحیت این کارها را می‌کنم.^{۲۵} آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود و یا از جانب انسان؟» آنها با یکدیگر مشوره کردند و گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا، او خواهد گفت چرا به او ایمان نیاوردید؟»^{۲۶} و اگر بگوییم از جانب انسان، از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را یک پیامبر می‌دانند.»^{۲۷} از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی گفت: «پس من هم به شما نمی‌گویم که با کدام صلاحیت این کارها را می‌کنم.»

مَثَل دو پسر

^{۲۸} «اما شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به او گفت: «پسرم، امروز به باغ انگور برو و در آنجا کار کن.» ^{۲۹} آن پسر جواب داد: «من نمی‌روم،» اما بعد پشیمان شد و رفت. ^{۳۰} پس از آن نزد پسر دومین آمد و همان چیز را به او گفت، او جواب داد: «می‌روم پدر،» اما هرگز نرفت. ^{۳۱} کدام یک از این دو مطابق خواهش پدر رفتار کرد؟» گفتند: «اولی.» پس عیسی به آنها گفت: «به شما می‌گویم که جزیه‌گیران و فاحشه‌ها پیش از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد. ^{۳۲} زیرا یحیی آمد و راه عدالت را به شما نشان داد اما شما سخنان او را باور نکردید، در حالی که جزیه‌گیران و فاحشه‌ها باور کردند. شما حتی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.»

مَثَل تاکستان و باغبانان شریر

(همچنان در مرقس ۱۲: ۱-۱۲ و لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

^{۳۳} به مَثَل دیگری گوش دهید: مالکی بود که تاکستانی ساخت و دور آن دیواری کشید و در آنجا یک چرخشت و یک برج مراقبت هم ساخت و سپس آن را به باغبانان به اجاره داد و خود به مسافرت رفت. ^{۳۴} هنگامی که موسم چیدن انگور رسید، غلامان خود را نزد باغبانان فرستاد تا محصول خود را تحویل بگیرد. ^{۳۵} اما باغبانان، غلامان او را گرفته، یکی را لت و کوب کردند و دیگری را کشتند و سومین را سنگسار کردند. ^{۳۶} صاحب تاکستان بار دیگر تعداد بیشتری از غلامان خود را فرستاد. مگر با آنها نیز به همان گونه رفتار کردند. ^{۳۷} بالاخره پسر خود را پیش باغبانان فرستاد و گفت: «آنها پسرم را احترام خواهند کرد.» ^{۳۸} اما وقتی باغبانان پسر را دیدند، بین خود گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم تا صاحب تاکستان شویم.» ^{۳۹} پس او را گرفته از تاکستان بیرون انداختند و به قتل رسانیدند. ^{۴۰} پس وقتی صاحب تاکستان بیاید، با باغبانان چه خواهد کرد؟» ^{۴۱} آنها جواب دادند: «او مردان شریر را از بین خواهد بُرد و تاکستان را به باغبانان دیگری به اجاره خواهد داد تا هر وقت موسم میوه برسد حصه او را بدهند.» ^{۴۲}

عیسی به آنها گفت: «آیا تا به حال در کلام خدا نخوانده‌اید:

«آن سنگی را که معماران رد کردند،

به سنگ اصلی تهداب در آمده است.

چون ارادهٔ خداوند چنین بوده

و در نظر ما عجیب و حیرت‌انگیز است.»

^{۴۳} بنابراین به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته شده و به آن مردمی داده خواهد شد که میوه‌های شایسته به بار آورد. ^{۴۴} [هرکسی بر آن سنگ بیافتد پارچه‌پارچه خواهد شد و اگر آن سنگ هم بر کسی بیافتد او را نابود خواهد کرد.]»

^{۴۵} وقتی سران کاهنان و فریسیان این مثل او را شنیدند، فهمیدند که عیسی به آنها اشاره می‌کند. ^{۴۶} اما وقتی آنها می‌خواستند او را دستگیر کنند از مردم ترسیدند، زیرا مردم عیسی را پیامبر می‌دانستند.

مثل جشن عروسی

(همچنان در لوقا ۱۴: ۱۵-۲۴)

۲۲ ^۱ عیسی باز هم برای مردم مثلی آورده گفت: ^۲ «پادشاهی آسمانی، مانند پادشاهی است که برای عروسی پسرش جشنی ترتیب داد. ^۳ پادشاه غلامان خود را نزد کسانی که دعوت شده بودند فرستاد تا برای جشن بیایند اما آنها نخواستند بیایند. ^۴ پادشاه بار دیگر غلامان خود را نزدشان فرستاد تا به آنها بگویند: «مهمانی ترتیب داده شده، گاو و گوساله‌ها را کشته‌اند و همه چیز آماده است. پس بیایید و در جشن عروسی اشتراک کنید.» ^۵ اما دعوت‌شده‌گان به دعوت او توجه

نکردند و مشغول کار خود شدند.^۶ دعوت شده‌گان دیگر، غلامان را گرفتند، لت و کوب کرده و آنها را کشتند.^۷ وقتی پادشاه این را شنید، خشمگین شد و عسکران خود را فرستاد و آن قاتلان را از بین بُرد و شهرشان را به آتش کشید.^۸ پس پادشاه به غلامان خود گفت: «جشن عروسی آماده است اما دعوت شده‌گان لیاقت آن را نداشتند.^۹ به کوچه‌ها و پس کوچه‌ها بروید و هر تعداد اشخاصی را که یافتید به عروسی دعوت کنید.»^{۱۰} به این ترتیب آنها به کوچه‌ها رفته، هرکسی را که پیدا کردند چه نیک و چه بد جمع نمودند و با خود آوردند و به این‌گونه محفل عروسی از مهمانان پُر شد.^{۱۱} هنگامی که پادشاه وارد شد تا مهمانان را ببیند، مردی را دید که لباس عروسی نپوشیده بود.^{۱۲} پادشاه از او پرسید: «ای دوست! چطور بدون لباس عروسی به اینجا آمده‌ای؟» او خاموش ماند.^{۱۳} پس پادشاه به غلامان خود گفت: «دست و پای او را بسته کنید و او را بیرون در تاریکی بیندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است.»^{۱۴} زیرا دعوت شده‌گان بسیارند اما برگزیده‌گان کم هستند.»

جواب هوشیارانه عیسی در مورد پرداخت مالیات

(همچنان در مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷ و لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۵} آنگاه فریسیان مشوره نمودند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام بیندازند.^{۱۶} آنها چند نفر از شاگردان خود را همراه با عده‌یی از طرفداران هیرودیس به نزد عیسی فرستاده گفتند: «استاد! ما می‌دانیم که تو مرد راستگو هستی چون از کسی طرفداری نمی‌کنی و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان، به راستی تعلیم می‌دهی،^{۱۷} پس به ما بگو، نظر تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به امپراطور روم رواست یا نه؟»^{۱۸} عیسی به فریبکاری آنها پی بُرد و به آنها گفت: «ای ریاکاران، چرا می‌خواهید مرا امتحان کنید؟^{۱۹} سکه‌یی را که با آن مالیات خود را می‌پردازید، به من نشان دهید.» آنها یک سکه نقره به او دادند.^{۲۰} عیسی پرسید: «نقش و نام چه کسی روی این سکه است؟»^{۲۱} آنها جواب دادند: «از امپراطور.» عیسی به آنها گفت: «پس آنچه را که از امپراطور است به امپراطور بدهید و آنچه را که از خداست به خدا بدهید.»^{۲۲} وقتی

آنها این جواب را شنیدند تعجب کردند، پس عیسی را تنها گذاشته و رفتند.

عیسی دربارهٔ رستاخیز مُرده‌گان صحبت می‌کند

(همچنان در مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷ و لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

^{۲۳} همان روز عده‌یی از صدوقیان که منکر زنده شدن پس از مرگ بودند، نزد عیسی آمده و از او سوال نمودند: ^{۲۴} «استاد! موسی گفته است که هرگاه شخصی بدون اولاد بمیرد، برادرش باید با زن او ازدواج کند تا برای او فرزندان به دنیا آورد. ^{۲۵} یک زمان در بین ما هفت برادر بودند، اولین ازدواج کرد و پیش از آن که دارای فرزندی شود، فوت کرد و برادر دوم با زن برادر اولین که بیوه بود، ازدواج کرد. ^{۲۶} همین‌طور دومین و سومین تا هفتمین با آن زن ازدواج کردند و بدون اولاد مُردند. ^{۲۷} در آخر آن زن هم فوت کرد. ^{۲۸} پس در روز رستاخیز آن زن همسر کدام یک از آنها خواهد بود، زیرا همهٔ آنها با او ازدواج کرده بودند؟» ^{۲۹} عیسی به جواب آنها گفت: «شما گمراه شده‌اید، نه از نوشته‌های پیامبران چیزی می‌فهمید و نه قدرت خدا را می‌دانید. ^{۳۰} در روز رستاخیز وقتی مُرده‌گان زنده می‌شوند، آنها نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند بلکه همه چون فرشته‌گان آسمانی خواهند بود. ^{۳۱} اما دربارهٔ رستاخیز مُرده‌گان، آیا نخوانده‌اید که خود خدا به شما چه گفته است؟ او گفته است: ^{۳۲} «من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.» خدا، خدای مُرده‌گان نیست بلکه خدای زنده‌گان است.» ^{۳۳} مردم که این را شنیدند، از تعالیم او حیران شدند.

بزرگترین حکم شریعت

(همچنان در مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴ و لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸)

^{۳۴} وقتی فریسیان شنیدند که عیسی با جوابش دهان پیروان صدوقیان را بسته است، آنها دور هم جمع شدند. ^{۳۵} یکی از آنها که عالم شریعت بود، از روی امتحان از عیسی سوال کرد: ^{۳۶} «استاد، کدام یک از احکام شریعت از همه بزرگتر است؟» ^{۳۷} عیسی جواب داد: «خداوند، خدای خود

را با تمام دل، تمام جان و تمام فکر خود دوست بدار. ^{۳۸} این اولین و بزرگترین حکم شریعت است. ^{۳۹} دومین حکم هم شبیه آن است، یعنی همسایه‌ات را مانند خود دوست بدار. ^{۴۰} در این دو حکم تمام تورات و نوشته‌های پیامبران خلاصه شده است.»

مسیح پسر کیست؟

(همچنان در مرقس ۱۲: ۳۵-۳۷ و لوقا ۲۰: ۴۱-۴۴)

^{۴۱} عیسی از فریسیان که دور هم ایستاده بودند، پرسید: ^{۴۲} «نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟ او از نسل کیست؟» آنها جواب دادند: «مسیح از نسل داوود است.» ^{۴۳} عیسی از آنها پرسید: «پس چطور داوود با الهام از جانب روح مقدس، او را سرور خود می‌خواند؟ زیرا داوود می‌گوید:

^{۴۴} «خداوند به سرورم فرمود:

در دست راست من بنشین،

تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.»

^{۴۵} چون داوود او را «سرورم» خطاب می‌کند، پس مسیح چطور می‌تواند پسر داوود باشد؟» ^{۴۶} هیچ‌کس توانایی جواب دادن به او را نداشت، از آن روز به بعد، دیگر کسی جرأت نکرد که از عیسی سوالی کند.

عیسی در مورد علمای شریعت و فریسیان هشدار می‌دهد

(همچنان در مرقس ۱۲: ۳۸-۴۰ و لوقا ۱۱: ۴۳، ۴۶ و لوقا ۲۰: ۴۵-۴۶)

۲۳ ^۱ آنگاه عیسی به مردم و شاگردان خود گفت: ^۲ «چون علمای شریعت و فریسیان بر مسند شریعت موسی نشسته‌اند، ^۳ پس هرآنچه به شما می‌گویند آن را بشنوید و به آن عمل کنید اما از

اعمال آنها پیروی نکنید، زیرا خود آنها به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند.^۴ فریسیان و علمای شریعت بارهای سنگینی می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند، در حالی که خودشان حاضر نیستند برای بلند کردن آن بار حتی انگشت خود را تکان دهند.^۵ هر چه می‌کنند برای تظاهر و خودنمایی پیش مردم است. تعویدهای بسته شده به بازو و پیشانی خود را بزرگتر و دامن چین خود را درازتر می‌سازند.^۶ آنها دوست دارند که در صدر مجالس بنشینند و در کنیسه‌ها صف اول را داشته باشند.^۷ می‌خواهند مردم در بازارها و جاهای مهم دیگر به آنها سلام بدهند و آنها را «استاد! استاد!» گویند.^۸ اما شما نباید «استاد» خوانده شوید، زیرا شما یک استاد دارید که مسیح است و همه شما برادر هستید.^۹ هیچ‌کس را بر روی زمین «پدر» صدا نزنید، زیرا شما یک پدر دارید، یعنی همان پدر آسمانی.^{۱۰} و نباید «پیشوا» خوانده شوید، زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است.^{۱۱} کسی در میان شما از همه بزرگتر است که خدمتگار شما باشد.^{۱۲} زیرا هرکسی خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد، و هرکسی خود را فروتن سازد، سربلند خواهد گردید.

مسیح در مورد ریاکاران هشدار می‌دهد

(همچنان در مرقس ۱۲: ۴۰ و لوقا ۱۱: ۳۹-۴۲، ۴۴، ۵۲ و لوقا ۲۰: ۴۷)

^{۱۳} وای بر شما ای علمای شریعت و فریسیان ریاکار! شما راه پادشاهی آسمانی را بر روی مردم بسته می‌کنید، نه خود داخل می‌شوید و نه دیگران را می‌گذارید داخل شوند.

[^{۱۴} وای بر شما ای علمای شریعت و فریسیان ریاکار! شما مال بیوه‌زنان را می‌خورید اما برای خودنمایی دعای خود را درازتر می‌کنید. بدانید که شما شدیدترین جزا را خواهید دید.]

^{۱۵} وای بر شما ای علمای شریعت و فریسیان ریاکار! شما از بحر و خشکه می‌گذرید تا کسی را پیدا کنید که فرقه و مذهب‌تان را بپذیرد. وقتی به این کار موفق شدید، او را دو برابر از خودتان سزاوار دوزخ می‌سازید.

^{۱۶} وای بر شما ای راهنمایان کور! شما می‌گویید: اگر کسی به خانه خدا سوگند یاد کند فرقی نمی‌کند اما اگر به طلاهای خانه خدا سوگند یاد کند، مجبور است به سوگند خود وفا کند. ^{۱۷} ای جاهلان کور! کدام مهمتر است، طلا یا خانه خدا که طلا را پاک و تقدیس می‌کند؟ ^{۱۸} شما می‌گویید: هرگاه کسی به قربانگاه سوگند بخورد چیزی نمی‌شود اما اگر به هدیه‌یی که در قربانگاه قرار دارد، سوگند یاد کند مجبور است به آن عمل کند. ^{۱۹} ای مردم کور! کدام مهمتر است، هدیه یا قربانگاهی که هدیه را پاک و تقدیس می‌کند؟ ^{۲۰} کسی که به قربانگاه سوگند یاد می‌کند، به آن و به هر چیزی که بر روی آن است سوگند می‌خورد. ^{۲۱} کسی که به خانه خدا سوگند یاد می‌کند، به آن و به خدایی که در آن ساکن است سوگند یاد کرده است. ^{۲۲} هرگاه کسی به آسمان سوگند یاد کند، به تخت خدا و آن کس که بر آن می‌نشیند سوگند یاد کرده است.

^{۲۳} وای بر شما ای علمای شریعت و ای فریسیان ریاکار، شما از نعناع، شبت و زیره ده یک می‌دهید اما مهمترین احکام شریعت را که عبارت از عدالت و رحمت و صداقت است، نادیده می‌گیرید. این احکام را باید بجا می‌آوردید و آنها را نیز فراموش نمی‌کردید. ^{۲۴} ای راهنمایان کور! شما پشه را از آب صاف می‌کنید اما شتر را می‌بلعید.

^{۲۵} وای بر شما ای علمای شریعت و ای فریسیان ریاکار! بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، در حالی که درون آنها کثیف و پُر از ظلم و خودخواهی است. ^{۲۶} ای فریسی کور! اول آنچه را که در درون پیاله است پاک کن، آنگاه بیرون آن هم پاک خواهد شد.

^{۲۷} وای بر شما ای علمای شریعت و فریسیان ریاکار! شما مانند مقبره‌های سفید شده هستید که ظاهر زیبا دارند اما داخل آنها پُر از استخوانهای مُرده‌گان و انواع کثافات است! ^{۲۸} شما هم در ظاهر مردمان درستکار معلوم می‌شوید، ولی در باطن پُر از ریاکاری و شرارت هستید.

عیسی عاقبت علمای شریعت و فریسیان را پیشگویی می‌کند

^{۲۹} وای بر شما ای علمای شریعت و فریسیان ریاکار! شما مقبره‌های پیامبران را می‌سازید و آرامگاه‌هایی را که به یادبود مقدسین ساخته شده است، تزئین می‌کنید ^{۳۰} و می‌گویید: «اگر ما در روزگار پدران خود زندگی می‌کردیم، هرگز با آنها در قتل پیامبران شریک نمی‌شدیم.» ^{۳۱} پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان همان کسانی هستید که پیامبران را به قتل رسانیده‌اند. ^{۳۲} پس بروید و آنچه را که پدران تان شروع کردند، به پایان برسانید! ^{۳۳} ای مارها، ای افعی زاده‌گان، شما چگونه از مجازات دوزخ می‌گریزید؟ ^{۳۴} به این جهت من پیامبران، حکیمان و عالمان را برای شما می‌فرستم اما شما بعضی را می‌کشید و بر صلیب می‌کشید و بعضی را هم در کنیسه‌های تان شلاق می‌زنید و شهر به شهر می‌رانید. ^{۳۵} پس خون همهٔ نیکمردان خدا که بر زمین ریخته شده است بر گردن شما خواهد بود، از هابیل معصوم گرفته تا زکریا پسر برخیا که او را در بین خانهٔ خدا و قربانگاه گشتید. ^{۳۶} در حقیقت به شما می‌گویم، گناه تمام این کارها به گردن این نسل خواهد بود.

محبت عیسی برای اورشلیم

(همچنان در لوقا ۱۳: ۳۴-۳۵)

^{۳۷} اورشلیم، ای اورشلیم! ای شهری که پیامبران را گشتی و آنهایی را که پیش تو فرستاده می‌شوند، سنگسار کردی! چند بار خواستم مانند مرغی که چوچه‌های خود را زیر پر و بال خود می‌گیرد، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم اما نخواستی. ^{۳۸} اینک خانهٔ شما به خودتان ویران واگذاشته می‌شود. ^{۳۹} پس برای تان می‌گویم که دیگر هرگز مرا نخواهید دید تا زمانی که بگویید متبارک است آن کسی که به نام خداوند می‌آید.»

عیسی ویرانی خانه خدا را پیشگویی می کند

(همچنان در مرقس ۱: ۱۳-۲ و لوقا ۲۱: ۵-۶)

۲۴ ^۱ عیسی هنگامی که از خانه خدا بیرون می آمد و می خواست آنجا را ترک کند، شاگردانش آمدند تا بناهای خانه خدا را به او نشان دهند. ^۲ عیسی به آنها گفت: «این بناها را می بینید؟ به یقین به شما می گویم که هیچ یک از سنگهای آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه ویران خواهند شد.»

عیسی وقایع آخر زمان را پیشگویی می کند

(همچنان در مرقس ۱۳: ۱۳-۳ و لوقا ۲۱: ۷-۱۹)

^۳ همین که عیسی در جایی بر کوه زیتون نشست، شاگردان نزدش آمده به طور خصوصی به او گفتند: «به ما بگو، چه زمانی این چیزها واقع خواهد شد؟ نشانه آمدن تو و رسیدن آخر زمان چه خواهد بود؟» ^۴ عیسی در جواب آنها گفت: «احتیاط کنید که کسی شما را گمراه نسازد. ^۵ زیرا بسیاری به نام من آمده خواهند گفت: «من مسیح هستم.» و بسیاری را گمراه خواهند کرد. ^۶ درباره جنگها خواهید شنید و خبر جنگها به گوش تان خواهد رسید. پس ترسان نشوید، زیرا چنین وقایع باید رخ دهد اما پایان کار هنوز نرسیده است. ^۷ قومی با قوم دیگر و حکومتی با حکومت دیگر جنگ خواهد کرد و قحطی و زلزله در همه جا پدید خواهند آمد. ^۸ اینها همه مانند آغاز درد زایمان است.»

^۹ در آن وقت شما را برای شکنجه و کشتن تسلیم خواهند نمود و تمام ملتها به خاطر ایمانی که به من دارید، از شما نفرت خواهند داشت. ^{۱۰} پس بسیاری ایمان خود را از دست خواهند داد، یکدیگر را تسلیم دشمن خواهند کرد و از همدیگر نفرت خواهند داشت. ^{۱۱} پیامبران دروغین زیادی خواهند آمد و بسیاری مردم را فریب خواهند داد. ^{۱۲} پس شرارت به قدری زیاد خواهد شد که محبت آدمیان نسبت به همدیگر کم خواهد گردید. ^{۱۳} اما هرکس تا آخر پایدار بماند

نجات خواهد یافت.^{۱۴} و این خبرخوش دربارهٔ پادشاهی خدا در سراسر عالم پخش خواهد شد تا برای همهٔ ملتها شهادتی باشد. آنگاه پایان کار فرا خواهد رسید.

پیشگویی در مورد وقایع وحشتناک

(همچنان در مرقس ۱۳: ۱۴-۲۳ و لوقا ۲۱: ۲۰-۲۴)

^{۱۵} هرگاه آن «پلید ویرانگر» را که دانیال پیامبر از آن سخن گفته است در مکان مقدس ایستاده ببینید (کسانی که می‌خوانند خوب توجه کنند).^{۱۶} پس کسانی که در یهودیه‌اند به کوه‌ها بگریزند.^{۱۷} اگر کسی روی بام خانهٔ خود باشد، نباید برای بُردن اسباب خود به پایین بیاید،^{۱۸} و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بُردن چین خود به خانه برگردد.^{۱۹} وای به حال زنانی که در آن روزها حامله یا شیرده هستند!^{۲۰} دعا کنید که وقت فرار شما در زمستان و یا در روز سبت نباشد،^{۲۱} زیرا در آن وقت مردم به چنان رنج و عذاب سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا اکنون هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود.^{۲۲} اگر خدا آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جاننداری زنده نمی‌ماند. اما خدا به خاطر برگزیده‌گان خود آن روزها را کوتاه خواهد ساخت.

^{۲۳} در آن زمان اگر کسی به شما بگوید: «نگاه کن، مسیح اینجا یا آنجاست»، آن را باور نکنید.^{۲۴} زیرا کسانی که به دروغ ادعا می‌کنند که مسیح یا پیامبر هستند به پا خواهند خاست، نشانه‌ها و معجزه‌های بزرگی از خود نشان خواهند داد، حتی اگر امکان داشته باشد برگزیده‌گان خدا را هم گمراه خواهند کرد.^{۲۵} توجه کنید! من قبلاً شما را آگاه ساخته‌ام.^{۲۶} بنابراین اگر به شما بگویند که مسیح در بیابان است، به آنجا نروید و اگر بگویند که در داخل خانه است، باور نکنید.^{۲۷} همان طوری که رعد و برق در شرق ظاهر شده و تا غرب آسمان را روشن می‌سازد، آمدن پسرانسان نیز همان‌گونه خواهد بود.^{۲۸} هر جا لاش باشد، لاشخورها هم در آنجا جمع می‌شوند!

مسیح با جلال و شکوه بر ابرهای آسمان می آید

(همچنان در مرقس ۱۳: ۲۴-۲۷ و لوقا ۲۱: ۲۵-۲۸)

^{۲۹} پس از مصیبت آن روزها، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستاره‌گان از آسمان فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمانی متزلزل خواهند شد. ^{۳۰} پس از آن، علامت پسرانسان در آسمان ظاهر خواهد شد و همه مردم در روی زمین ماتم خواهند گرفت و پسرانسان را خواهند دید که با قدرت و جلال بسیار عظیم بر ابرهای آسمان می آید. ^{۳۱} شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد و من فرشته‌گان خود را می فرستم تا برگزیده‌گان خدا را از چهار گوشه جهان و از یک کرانه تا کرانه دیگر آسمان جمع کنند.

درسی از درخت انجیر

(همچنان در مرقس ۱۳: ۲۸-۳۱ و لوقا ۲۱: ۲۹-۳۳)

^{۳۲} از درخت انجیر درسی بیاموزید. هر وقت شاخه‌های آن جوانه می زنند و برگ می آورند، شما می دانید که تابستان نزدیک است. ^{۳۳} به همین گونه وقتی تمام این چیزها را می بینید، می دانید که پایان کار نزدیک و در حال انجام شدن است. ^{۳۴} من به یقین برای شما می گویم که تا همه این چیزها رخ ندهد، این نسل از بین نخواهد رفت. ^{۳۵} آسمان و زمین از بین خواهند رفت اما سخنان من هرگز از بین نخواهند رفت.

زمان ظهور مسیح نا معلوم است

(همچنان در مرقس ۱۳: ۳۲-۳۷ و لوقا ۱۷: ۲۶-۳۰ و لوقا ۱۷: ۳۴-۳۶)

^{۳۶} اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشته‌گان آسمان و نه پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است. ^{۳۷} زمان ظهور من، پسرانسان، درست مانند روزگار نوح خواهد بود. ^{۳۸} در روزهای پیش از طوفان یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت، مردم می خوردند و می نوشیدند و ازدواج

می‌کردند،^{۳۹} و چیزی نمی‌فهمیدند تا آن که سیل آمد و همه را از بین بُرد. ظهور پسرانسان نیز همین‌طور خواهد بود.^{۴۰} از دو نفری که در مزرعه‌اند، یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند^{۴۱} و از دو زنی که دستاس می‌کنند، یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند.^{۴۲} پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید در کدام روز سَرور شما می‌آید.^{۴۳} به‌خاطر داشته باشید، اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعتی از شب می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت دزد داخل خانه‌اش شود.^{۴۴} پس شما نیز آماده باشید، زیرا من، پسرانسان، در ساعتی که انتظار ندارید، خواهم آمد.

خوشا به حال خدمتگزار امین

(همچنان در لوقا ۱۲: ۴۱-۴۸)

^{۴۵} آن غلام امین و دانا کیست که اربابش او را به سرپرستی خانهٔ خود مؤظف کرده باشد تا در وقت مناسب غذای خدمتگاران را بدهد.^{۴۶} خوشا به حال آن غلام که وقتی اربابش برمی‌گردد، او را در حال انجام وظیفه ببیند.^{۴۷} بدانید که اربابش ادارهٔ تمام دارایی خود را به عهدهٔ او خواهد گذاشت.^{۴۸} اما اگر آن غلام شریر باشد و در دل خود بگوید که آمدن ارباب من دور است،^{۴۹} و به اذیت و آزار غلامان دیگر پردازد و با میگساران به خوردن و نوشیدن مشغول شود،^{۵۰} ارباب آن غلام در روزی که او انتظار ندارد و در ساعتی که او نمی‌داند، خواهد آمد^{۵۱} و غلام را سخت مجازات کرده به سرنوشت ریاکاران گرفتار خواهد ساخت، جایی که در آن گریه و دندان بر دندان ساییدن است.

مَثَل ده دختر جوان

۲۵ ^۱ در آن روز، پادشاهی آسمانی مانند ده دختر جوان باکره خواهد بود که چراغهای خود را برداشته به استقبال داماد رفتند.^۲ پنج نفر از آنها دانا و پنج تن دیگر نادان بودند.^۳ دختران نادان چراغهای خود را برداشتند ولی با خود روغن نبردند،^۴ اما دختران دانا چراغهای خود را با

ظرفهای پُر از روغن بُردند.^۵ چون آمدن داماد دیر شد، همه‌شان را خواب بُرد.

^۶ در نیمه شب فریادی شنیده شد که می‌گفت: «داماد می‌آید، به پذیرایی او بیرون بیاید!»^۷ وقتی دختران این را شنیدند، همه برخاسته چراغهای خود را آماده کردند.^۸ دختران نادان به دختران دانا گفتند: «چراغهای ما در حال خاموش شدن است، مقداری از روغن خود را به ما بدهید.»^۹ اما دختران دانا جواب دادند: «نخیر، این برای ما و شما کفایت نمی‌کند، بهتر است شما پیش فروشنده‌گان بروید و مقداری روغن برای تان بخرید.»^{۱۰} وقتی آنها رفتند تا روغن بخرند، داماد رسید. کسانی که آماده بودند با او به مجلس عروسی وارد شدند و دروازه بسته شد.^{۱۱} بعد از آن پنج دختر دیگر هم برگشتند و صدا کردند: «ای آقا! ای آقا! بگذار داخل بیاییم.»^{۱۲} اما داماد جواب داد: «به یقین بدانید که هیچ شما را نمی‌شناسم.»^{۱۳} پس بیدار باشید، زیرا شما از روز و ساعت آمدن پسرانسان خبر ندارید.

مَثَل سکه‌های طلا

(همچنان در لوقا ۱۹: ۱۱-۲۷)

^{۱۴} پادشاهی آسمانی مانند مردی است که می‌خواست از خانه خود به جای دور سفر کند. پس غلامان خود را خواسته، اموال خویش را به آنها سپرد.^{۱۵} به هر یک نسبت به توانایی اش چیزی داد. به یکی پنج سکه طلا، به دیگری دو سکه و به دیگری یک سکه سپرد. پس از آن به سفر رفت.^{۱۶} مردی که پنج سکه طلا داشت زود رفت و با آنها تجارت کرد و پنج سکه طلای دیگر فایده کرد.^{۱۷} همچنان آن مردی که دو سکه طلا داشت دو سکه دیگر فایده کرد.^{۱۸} اما آن مردی که یک سکه طلا به او داده شده بود، رفت و زمین را کند و پول صاحب خود را پنهان کرد.^{۱۹} پس از مدت زیادی صاحب برگشت و با آنها تصفیة حساب کرد.^{۲۰} کسی که پنج سکه طلا به او داده شده بود، آمد و پنج سکه دیگر را هم با خود آورد و گفت: «صاحب، خودت این پنج سکه را به من سپرده بودی، بین من پنج سکه دیگر مفاد به دست آوردم.»^{۲۱} صاحب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و وفادار! تو در یک چیز کوچک امانت‌داری و درستی خود را نشان

دادی، من حالا کارهای بزرگتری را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی صاحب خود شریک باش.»^{۲۲} آنگاه مردی که دو سکه طلا داشت، آمد و گفت: «شما دو سکه به من سپردید، این دو سکه دیگر هم من مفاد به دست آوردم.»^{۲۳} صاحب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و وفادار! تو در یک چیز کوچک امانت داری و درستی خود را نشان دادی، حالا کارهای بزرگتری را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی صاحب خود شریک باش.»^{۲۴} سپس مردی که یک سکه به او داده شده بود، آمد و گفت: «ای صاحب، من می دانستم که مرد سختگیری هستی، آنچه را که نداده‌ای پس می‌گیری و آنچه را که نکاشته‌ای درو می‌کنی.»^{۲۵} پس ترسیدم و رفتم و طلای شما را در زمین گور کردم. بفرما، این هم طلای شما!»^{۲۶} صاحب گفت: «ای غلام بدکار و تنبل! تو که می‌دانستی من از جایی که نکاشته‌ام درو می‌کنم و از جایی که دانه نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم،^{۲۷} پس تو باید پول مرا به صرافان می‌دادی تا وقتی از سفر برگشته آن را با مفاد آن پس می‌گرفتم.»^{۲۸} پول را از او بگیرد و به آن کسی که ده سکه طلا دارد بدهید،^{۲۹} زیرا هرکسی که دارد، بیشتر به او داده می‌شود تا به فراوانی داشته باشد و آن کسی که ندارد، حتی آنچه را که دارد از دست خواهد داد.^{۳۰} این غلام به درد نخور را بیرون کنید و در تاریکی اندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود.»

عیسی در روز قیامت داوری می‌کند

^{۳۱} وقتی که پسرانسان با شکوه و جلال همراه با همه فرشته‌گان خود بیاید و بر تخت پادشاهی خود بنشیند،^{۳۲} پیش روی او همه ملت‌های روی زمین جمع خواهند شد. آنگاه او مانند چوپانی که گوسفندها را از بزها جدا می‌کند، آنها را به دو گروه تقسیم خواهد کرد.^{۳۳} گوسفندها را در دست راست و بزها را در دست چپ خود قرار خواهد داد.^{۳۴} آنگاه پادشاه به آنهایی که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته‌اید، بیایید و میراث پادشاهی را که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است، صاحب شوید.»^{۳۵} چون وقتی گرسنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم به من آب دادید، هنگامی که مسافر و

بیگانه بودم مرا به خانه خود بُردید،^{۳۶} وقتی برهنه بودم مرا لباس دادید، وقتی بیمار بودم به عیادت من آمدید و وقتی که در زندان بودم از من دیدن کردید.»^{۳۷} آنگاه عادلان جواب خواهند داد: «ای سرور، چه وقت تو را گرسنه دیدیم تا به تو خوراک داده باشیم، چه وقت تو را تشنه دیدیم که به تو آب داده باشیم؟^{۳۸} چه وقت تو را مسافر دیدیم که به خانه ببریم، یا چه وقت تو را برهنه دیدیم که تو را بپوشانیم؟^{۳۹} چه وقت تو را مریض یا در زندان دیدیم که به عیادت و دیدنت بیاییم؟»^{۴۰} پادشاه در جواب خواهد گفت: «بدانید آنچه را که به یکی از کوچکترین پیروان من کردید، به من کردید.»

^{۴۱} آنگاه به آنهایی که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای لعنت شده گان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای شیطان و پیروان او آماده شده است بیافتید،^{۴۲} زیرا وقتی گرسنه بودم به من خوراک ندادید، وقتی تشنه بودم به من آب ندادید،^{۴۳} وقتی مسافر بودم به من جای ندادید، وقتی برهنه بودم مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و در زندان بودم به عیادت من نیامدید.»^{۴۴} آنها نیز جواب خواهند داد: «سرورم، چه وقت تو را گرسنه یا تشنه یا مسافر یا برهنه یا مریض یا محبوس دیدیم که کاری برایت نکردیم؟»^{۴۵} او جواب خواهد داد: «بدانید آنچه به یکی از کوچکترین پیروان من نکردید، در واقع به من نکردید.»^{۴۶} و آنها به جزای ابدی خواهند رسید، ولی عادلان زندگی ابدی را نصیب خواهند شد.»

دسیسه قتل عیسی توسط علمای دین

(همچنان در مرقس ۱۴: ۱-۲ و لوقا ۲۲: ۱-۲ و یوحنا ۱۱: ۴۵-۵۳)

۲۶ وقتی عیسی سخنان خود را در مورد همه این چیزها به پایان رسانید در مورد خود به شاگردانش گفت:^۲ «شما می دانید که بعد از دو روز عید فصیح است و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد و بر صلیب خواهند کشید.»^۳ در همین وقت سران کاهنان و بزرگان قوم در حویلی کاهن اعظم «قیافا» گردهم آمدند^۴ و مشورت کردند که چگونه با دسیسه عیسی را دستگیر کنند و

به قتل رسانند.^۵ آنها گفتند: «این کار نباید در ایام عید انجام گردد، مبادا شورش در میان مردم ایجاد شود.»

ریختن عطر بر عیسی مسیح

(همچنان در مرقس ۱۴: ۳-۹ و یوحنا ۱۲: ۱-۸)

^۶ وقتی عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون جذامی بود، ^۷ زنی با ظرف مرمرین پُر از عطر گرانبها پیش او آمد و در حالی که عیسی سر دسترخوان نشسته بود، آن زن عطر را روی سر او ریخت. ^۸ اما شاگردان عیسی چون این کار را دیدند، بسیار قهر شده گفتند: «این مصرف بیجا برای چیست؟ ^۹ می شد آن را به قیمت خوب فروخت و پولش را به فقرا داد!» ^{۱۰} عیسی این را فهمید و به آنها گفت: «چرا مزاحم این زن می شوید؟ او کار بسیار خوب برای من کرده است. ^{۱۱} فقرا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه با شما نیستم. ^{۱۲} او با ریختن این عطر بر بدن من، مرا برای دفن آماده ساخته است. ^{۱۳} من به یقین برای شما می گویم که در هر جای دنیا که این خبر خوش موعظه شود، از این زن و کاری که انجام داده است، یاد خواهد شد.»

یهودای اسخریوطی به عیسی خیانت می کند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱ و لوقا ۲۲: ۳-۶)

^{۱۴} پس از آن، یکی از آن دوازده شاگرد به نام یهودای اسخریوطی پیش سران کاهنان رفت ^{۱۵} و گفت: «اگر عیسی را به شما تسلیم کنم به من چه خواهید داد؟» سران کاهنان سی سکه نقره را شمرده به او دادند. ^{۱۶} از آن وقت یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم نماید.

عیسی عید فصیح را با شاگردان تجلیل می کند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۱۲-۲۱ و لوقا ۲۲: ۷-۱۴، ۲۱-۲۳ و یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

^{۱۷} در اولین روز عید نان فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «در کجا می خواهی

برایت نان عیدِ فِصْح را آماده کنیم؟»^{۱۸} عیسی جواب داد: «در شهر نزد فلان شخص بروید و به او بگویید که استاد می‌گوید وقت من نزدیک است و عیدِ فِصْح را با شاگردانم در خانهٔ تو برگزار خواهیم کرد.»^{۱۹} شاگردان آن‌طور که عیسی گفته بود، عمل کردند و نان فِصْح را آماده نمودند.

^{۲۰} چون وقت نان شب شد، عیسی با دوازده شاگرد خود برای نان خوردن نشست.^{۲۱} در هنگام نان خوردن او به آنها گفت: «من به یقین برای شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۲۲} شاگردان بسیار غمگین شدند و هر یک از آنها می‌پرسید: «استاد، آیا آن شخص من هستم؟»^{۲۳} عیسی جواب داد: «کسی که دست خود را با من در یک کاسه فرومی‌برد، به من خیانت خواهد کرد.»^{۲۴} همان‌گونه که در نوشته‌های پیامبران آمده‌است، من، پسرانسان، خواهم مُرد اما وای بر آن کس که به من خیانت کند. برای آن شخص بهتر می‌بود که هرگز به دنیا نمی‌آمد.»^{۲۵} آنگاه یهودا که او را تسلیم می‌کرد جواب داده گفت: «استاد، آیا آن شخص من هستم؟» عیسی جواب داد: «تو خودت می‌گویی.»

تجلیل مراسم شام خداوند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۲۲-۲۶ و لوقا ۲۲: ۱۴-۲۰ و اول قرن‌تینان ۱۱: ۲۳-۲۵)

^{۲۶} هنگامی که آنها نان می‌خوردند، عیسی نان را برداشت و آن را برکت داده پاره کرد و به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.»^{۲۷} آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همهٔ شما از این بنوشید»^{۲۸} زیرا این است خون من برای عهد و پیمانی که برای بخشیدن گناهان بسیاری ریخته می‌شود.^{۲۹} من به شما می‌گویم که دیگر از این شربت انگور نخواهم نوشید تا روزی که با شما در پادشاهی پدرم آن را دوباره بنوشم.»^{۳۰} پس از آن چند آیت از سرود مخصوص عیدِ فِصْح را خواندند و به طرف کوه‌زیتون رفتند.

عیسی انکار کردن پطرس را پیشگویی می کند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱ و لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴ و یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

^{۳۱} آنگاه عیسی به آنها گفت: «امشب همه شما مرا ترک خواهید کرد، زیرا در نوشته های پیامبران آمده است: چوپان را می زنم و گوسفندهای گله پراکنده خواهند شد. ^{۳۲} اما پس از آن که دوباره زنده شوم، پیش از شما به منطقه جلیل خواهم رفت.» ^{۳۳} پطرس جواب داد: «حتی اگر همه تو را ترک نمایند، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد.» ^{۳۴} عیسی به او گفت: «به یقین به تو می گویم که همین امشب پیش از آن که خروس بانگ بزند، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» ^{۳۵} پطرس به او گفت: «حتی اگر لازم باشد که با تو بمیرم، تو را انکار نخواهم کرد.» شاگردان دیگر نیز همین را گفتند.

دعای عیسی در باغ جتسمانی

(همچنان در مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲ و لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

^{۳۶} پس عیسی با شاگردان خود به جایی که جتسمانی یاد می شد رسید، عیسی به آنها گفت: «در اینجا بنشینید تا من آنجا رفته دعا کنم.» ^{۳۷} عیسی پطرس و دو پسر زبیدی را با خود بُرد. غم و اندوه بزرگی تمام وجود او را فراگرفت ^{۳۸} و به آنها گفت: «روح من بسیار غمگین است، حتی نزدیک به مرگ می باشد، شما در اینجا باشید و با من بیدار بمانید.» ^{۳۹} عیسی کمی پیشتر رفت، رو به زمین نهاد و دعا کرده گفت: «ای پدر اگر ممکن است اجازه بده که این پیاله از من دور شود، اما نه به خواست من بلکه به اراده تو.» ^{۴۰} بعد نزد شاگردان آمد و دید که آنها خوابیده اند، پس به پطرس گفت: «آیا نمی توانستید یک ساعت با من بیدار بمانید؟» ^{۴۱} بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه نشوید، زیرا روح می خواهد اما جسم ناتوان است.» ^{۴۲} عیسی برای بار دوم رفت و باز دعا نموده گفت: «ای پدر، اگر ممکن نیست این جام بدون نوشیدن از من بگذرد، پس آنچه اراده توست انجام شود.» ^{۴۳} عیسی آمد و باز هم شاگردان را در خواب یافت، زیرا نمی توانستند که چشمان خود را باز نگهدارند. ^{۴۴} پس، از پیش آنها رفت و برای بار سوم به

همان کلمات دعا کرد. ^{۴۵} آنگاه نزد شاگردان برگشت و به آنها گفت: «آیا هنوز در خواب هستید و استراحت می‌کنید؟ ساعت آن رسیده است که من، پسرانسان، به دست گناهکاران تسلیم شوم. ^{۴۶} برخیزید برویم، آن کس که به من خیانت می‌کند حالا می‌رسد.»

عیسی را دستگیر می‌کنند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰ و لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳ و یوحنا ۱: ۱۸-۱۲)

^{۴۷} عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهودا، یکی از آن دوازده شاگرد، همراه با گروه زیادی از کسانی که شمشیر و چوب به دست داشتند و از جانب سران کاهنان و بزرگان قوم فرستاده شده بودند، به آنجا رسیدند. ^{۴۸} یهودای خاین به آن جمعیت نشانی داده بود که: «هرکسی را که بوسیدم همان شخص عیسی است، او را بگیرید.» ^{۴۹} پس یهودا مستقیم به طرف عیسی رفت و گفت: «سلام، استاد،» و او را بوسید. ^{۵۰} عیسی به او گفت: «ای دوست، کارت را به زودی انجام بده.» پس آنها پیش رفتند و عیسی را محکم گرفته دستگیر کردند. ^{۵۱} در این لحظه یکی از کسانی که با عیسی بود، دست انداخته شمشیر خود را کشید و به غلام کاهن اعظم حمله کرد و گوش او را برید. ^{۵۲} ولی عیسی به او گفت: «شمشیر خود را غلاف کن! هرکسی شمشیر بکشد به شمشیر نیز گشته می‌شود. ^{۵۳} فکر می‌کنی که من نمی‌توانم به پدر خود دعا کنم که بیش از دوازده لشکر فرشته را به کمک من بفرستد؟ ^{۵۴} اما در آن صورت نوشته‌های پیامبران چگونه کامل گردد که می‌گویند: این کار باید حتمی صورت گیرد؟»

^{۵۵} در همین هنگام عیسی به جمعیت خطاب کرده گفت: «مگر می‌خواهید یک یاغی را گرفتار کنید که مسلح با شمشیر و چوب برای دستگیری من آمده‌اید؟ من هر روز در خانه خدا با شما می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و شما مرا گرفتار نکردید، ^{۵۶} اما تمام این چیزها واقع شد تا آنچه پیامبران نوشته‌اند، به انجام رسد.» در این وقت همه شاگردان او را ترک کرده، گریختند.

عیسی در مقابل شورای یهود

(همچنان در مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵ و لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵، ۶۳-۷۱ و یوحنا ۱۸: ۱۲-۱۴، ۱۹-۲۴)

^{۵۷} گروهی که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قیافا، کاهن اعظم بردند چون علمای شریعت و بزرگان یهود در آنجا جلسه داشتند. ^{۵۸} پطرس از دور به دنبال عیسی آمد تا به حویلی کاهن اعظم رسید و داخل شده در میان خدمتگاران نشست تا پایان کار را ببیند. ^{۵۹} سران کاهنان و شورای یهود کوشش می کردند شهادت دروغ بر ضد عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن، او را به قتل برسانند. ^{۶۰} اما با آن که شاهدان زیادی پیش آمدند و شهادتهای دروغ دادند، شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. در آخر دو شاهد دروغین پیش آمده، ^{۶۱} گفتند: «این مرد گفته است که من می توانم خانه خدا را ویران کنم و در ظرف سه روز دوباره آن را بسازم.» ^{۶۲} کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به تهمتهایی که این شاهدان به تو می زنند، جواب نمی دهی؟» ^{۶۳} اما عیسی خاموش ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می دهم به ما بگو، آیا تو مسیح پسر خدا هستی؟» ^{۶۴} عیسی گفت: «همان است که تو می گویی. اما به شما می گویم که بعد از این پسرانسان را خواهید دید که بر دست راست خدای قادر مطلق نشسته و سوار بر ابرهای آسمان می آید.» ^{۶۵} کاهن اعظم گریبان خود را پاره کرده گفت: «او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید. ^{۶۶} شما چه فکر می کنید؟» آنها جواب دادند: «جزای او مرگ است.» ^{۶۷} پس به صورتش توف انداخته او را زدند و دیگران بر رویش سیلی زده، ^{۶۸} می گفتند: «حالا ای مسیح! بگو که چه کسی تو را زده است.»

پطرس عیسی را انکار می کند

(همچنان در مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲ و لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲ و یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸، ۲۵-۲۷)

^{۶۹} در این وقت پطرس در بیرون حویلی نشسته بود که یکی از خدمه های کاهن اعظم پیش او آمده گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی.» ^{۷۰} پطرس در حضور همه آنها انکار کرد و گفت: «من نمی دانم تو چه می گویی.» ^{۷۱} هنگامی که پطرس از آنجا به طرف دروازه حویلی رفت، یک

زن خدمتگار دیگری او را دید و به کسانی که در آنجا بودند گفت: «این شخص هم با عیسی ناصری بود.»^{۷۲} باز هم پطرس منکر شده گفت: «من سوگند می‌خورم که آن مرد را نمی‌شناسم.»^{۷۳} کمی بعد کسانی که آنجا ایستاده بودند، پیش پطرس آمده به او گفتند: «یقین داریم که تو یکی از آنها هستی، چون از لهجات معلوم می‌شود.»^{۷۴} اما پطرس در حالی که سوگند می‌خورد گفت: «من این مرد را نمی‌شناسم.» در همان لحظه خروس بانگ زد،^{۷۵} و پطرس به یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از آن که خروس بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» پس بیرون رفت و زارزار گریست.

عیسی در حضور پیلاتوس

(همچنان در مرقس ۱: ۱۵ و لوقا ۲۳: ۱-۵ و یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۲)

۲۷ وقتی صبح شد سران کاهنان و بزرگان قوم بر ضد عیسی دسیسه ساختند تا چگونه او را محکوم به مرگ کنند.^۱ پس او را دست بسته برده به پیلاتوس، والی روم سپردند.

یهودای اسخریوطی خودکشی می‌کند

(همچنان در اعمال رسولان ۱: ۱۸-۱۹)

^۲ وقتی یهودا یعنی همان کسی که عیسی را تسلیم کرده بود، دید عیسی محکوم به مرگ شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و بزرگان قوم بازگردانید.^۳ یهودا گفت: «من گناه کرده‌ام که یک مرد بیگناه را تسلیم کردم تا بمیرد.» اما آنها گفتند: «این را به ما چه؟ خودت می‌دانی!»^۴ پس او سکه‌ها را در خانه خدا روی زمین انداخت و بیرون رفت و خود را به دار آویخت.^۵ سران کاهنان سکه‌ها را برداشته گفتند: «روا نیست که این سکه‌ها به خزانه خانه خدا انداخته شود، زیرا خونبهاست.»^۶ پس مشورت کردند و با آن پول مزرعه کوزه‌گر را خریدند تا غیریهودیان قبرستانی داشته باشند.^۷ به همین خاطر آن زمین تا به امروز «مزرعه خون» نامیده می‌شود.

^۹ پس پیشگویی ارمیای نبی کامل شد که می‌گوید: «آنها همان سی سکه نقره را به عنوان بهای او گرفتند، بهایی که مردم اسرائیل برای او تعیین کرده بودند،^{۱۰} و با آن مزرعه کوزه‌گر را خریدند. چنان که خداوند به من فرموده است.»

بازپرسی کردن عیسی توسط پیلاتوس

(همچنان در مرثس ۱۵: ۲-۵ و لوقا ۲۳: ۳-۵ و یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸)

^{۱۱} عیسی در برابر والی ایستاده بود. والی از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی جواب داد: «همان‌طور است که تو می‌گویی.»^{۱۲} ولی هنگامی که از سوی سران کاهنان و بزرگان قوم به عیسی تهمت زده می‌شد، او جوابی نمی‌داد.^{۱۳} پس پیلاتوس به او گفت: «نمی‌شنوی که چه شهادتهایی بر ضد تو می‌دهند؟»^{۱۴} اما عیسی حتی یک کلمه هم جواب نداد تا حدی که والی بسیار تعجب کرد.

عیسی را به مرگ محکوم می‌کنند

(همچنان در مرثس ۱۵: ۶-۱۵ و لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵ و یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹: ۱۶)

^{۱۵} در ایام عید رسم این بود که والی یک زندانی را به خواست مردم آزاد می‌ساخت.^{۱۶} در آن زمان باراباس، یک شخص بدنام، در زندان بود.^{۱۷} وقتی مردم با هم جمع شدند، پیلاتوس به آنها گفت: «می‌خواهید کدام یک از این دو نفر را برای تان آزاد کنم؟ باراباس یا عیسی معروف به مسیح را؟»^{۱۸} زیرا او می‌دانست که سران کاهنان از روی حسادت عیسی را تسلیم کرده‌اند.

^{۱۹} هنگامی که پیلاتوس در مقام داوری نشسته بود، زنش چنین پیامی به او فرستاد: «با آن مرد عادل کاری نداشته باش، زیرا از وقتی که من به خاطر او خواب دیدم، بسیار ناراحت هستم.»^{۲۰} اما سران کاهنان و بزرگان قوم، جمعیت را تشویق نمودند تا از پیلاتوس بخواهند که باراباس

را آزاد سازد و عیسی را اعدام کند.^{۲۱} پس پیلاطوس از آنها پرسید: «کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید که برای تان آزاد سازم؟» آنها گفتند: «باراباس را.»^{۲۲} پیلاطوس بار دیگر از آنها پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» آنها با یک صدا به او گفتند: «مصلوبش کن.»^{۲۳} پیلاطوس گفت: «چرا؟ او چه گناه کرده است؟» اما آنها با فریادی بلندتر گفتند: «مصلوبش کن!»^{۲۴} وقتی پیلاطوس دید که دیگر فایده‌ی ندارد و ممکن است شورش ایجاد شود، آب خواست و پیشروی مردم دستهای خود را شست و گفت: «من در خون این مرد مسؤولیت ندارم.»^{۲۵} همهٔ مردم جواب دادند: «خون این مرد به گردن ما و فرزندان ما باشد!»^{۲۶} پس پیلاطوس باراباس را برای آنها آزاد نمود و امر کرد تا عیسی را شلاق زده و مصلوبش کنند.

عسکران عیسی را مسخره می‌کنند

(همچنان در مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰ و یوحنا ۱۹: ۲-۳)

^{۲۷} آنگاه عسکران پیلاطوس عیسی را به حویلی قصر والی بُردند و گروهی از عسکران را نیز دور هم جمع کردند.^{۲۸} اول لباسهای عیسی را کشیدند و چین سرخ رنگی به او پوشانیده،^{۲۹} تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند و چوبی به دست راست او دادند و در برابر او زانو زده به ریشخند می‌گفتند: «زنده باد پادشاه یهود.»^{۳۰} آنها تُف بر او انداختند و چوب را از دستش گرفته بر سرش می‌زدند.^{۳۱} پس از آن که خوب مسخره‌اش کردند، چین را از تنش بیرون کردند و لباسهای خودش را پوشانیدند. پس او را بُردند تا بر صلیب میخکوب کنند.

عیسی را مصلوب می‌کنند

(همچنان در مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲ و لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳ و یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

^{۳۲} در سر راه با مردی از شهر قیروان به نام شمعون روبرو شدند و او را مجبور کردند که صلیب عیسی را ببرد.^{۳۳} وقتی به محلی به نام جُلجُتا یعنی کاسهٔ سر رسیدند^{۳۴} شراب آمیخته با دوی

تلخ را به عیسی دادند اما وقتی او آن را چشید، نخواست بنوشد. ^{۳۵} آنها عیسی را به صلیب میخکوب کردند. بر لباسهایش قرعه انداخته و آن را میان خود تقسیم نمودند. ^{۳۶} و برای نگهبانی در آنجا نشستند. ^{۳۷} جرم عیسی را بر لوحه‌یی این طور نوشتند: «این است پادشاه یهودیان» و بر بالای سرش نصب کردند. ^{۳۸} دو راهزن را نیز با عیسی در سمت راست و سمت چپ او در صلیب زدند. ^{۳۹} کسانی که از آنجا می‌گذشتند سرهایشان را تکان می‌دادند و با ریشخند به عیسی می‌گفتند: ^{۴۰} «تو که می‌خواستی خانه‌ی خدا را خراب کنی و در سه روز دوباره آباد کنی، حالا خود را نجات بده و اگر پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا!» ^{۴۱} همچنان سران کاهنان و علمای شریعت و بزرگان قوم، عیسی را مسخره کرده می‌گفتند: ^{۴۲} «او دیگران را نجات می‌داد اما خود را نمی‌تواند نجات بدهد. اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پایین بیاید تا ما به او ایمان بیاوریم. ^{۴۳} او به خدا توکل داشت و می‌گفت که پسر خداست. پس اگر خدا دوستش داشته باشد، او را آزاد می‌سازد.» ^{۴۴} حتی راهزنانی که با او بر صلیب کشیده شده بودند، همین‌گونه او را توهین می‌کردند.

عیسی، جان می‌دهد

(همچنان در مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱ و لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹ و یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۰)

^{۴۵} از ساعت دوازده تا سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را فراگرفت. ^{۴۶} نزدیک ساعت سه عیسی با صدای بلند فریاد کرد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟» یعنی: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» ^{۴۷} بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند، چون این را شنیدند گفتند: «الیاس پیامبر را صدا می‌زند.» ^{۴۸} یکی از آنها به سرعت دویده اسفنجی را آورد و در شراب ترشیده غوطه کرده بر نوک چوبی قرار داد و پیش دهان او بُرد تا بنوشد. ^{۴۹} اما دیگران گفتند: «بگذارید ببینیم، آیا الیاس پیامبر می‌آید که او را نجات دهد یا نه!» ^{۵۰} عیسی بار دیگر فریاد بلند کشید و جان سپرد.

^{۵۱} در آن لحظه پرده‌ی جایگاه مقدس در خانه‌ی خدا از بالا تا به پایین دو پاره شد و چنان زلزله

شدید شد که تخته‌سنگها دو نیم شدند.^{۵۲} قبرها باز شدند و بدنهای بسیاری از مقدسین که مُرده بودند، برخاسته^{۵۳} و از قبرهای خود بیرون آمدند و پس از رستاخیز عیسی به شهر مقدس وارد شدند و بسیاری از مردم آنها را دیدند.^{۵۴} وقتی افسر رومی و عسکران که به نگهبانی از عیسی مشغول بودند، زلزله و همه ماجرا را دیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «بدون شک این مرد پسر خدا بود.»^{۵۵} بسیاری از زنان که پیروان عیسی بودند، از دور همه چیز را می‌دیدند. آنها عیسی را از جلیل همراهی نموده و خدمت می‌کردند.^{۵۶} در میان آنها مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و یوسف و مادر پسران زبدي دیده می‌شدند.

مراسم کفن و دفن عیسی

(همچنان در مرثس ۱۵: ۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶ و یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

^{۵۷} هنگامی که غروب شد مرد ثروتمندی به نام یوسف که از اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود، آمد.^{۵۸} او نزد پیلاتوس رفت و جسد عیسی را خواست. پیلاتوس امر کرد که جسد را به او بدهند.^{۵۹} یوسف جسد را بُرده در پارچه کتان نو پیچید^{۶۰} و در قبری که تازه برای خود از سنگ تراشیده بود، قرار داد و سنگ بزرگی در پیش آن غلطانید و رفت.^{۶۱} مریم مجدلیه و آن مریم دیگر نیز در آنجا مقابل قبر نشسته بودند.

از قبر عیسی نگهبانی می‌کنند

^{۶۲} روز بعد، یعنی صبح روز سبت، سران کاهنان و فریسیان دسته‌جمعی پیش پیلاتوس رفته،^{۶۳} گفتند: «عالیجناب، ما به یاد داریم که آن فریبکار وقتی زنده بود گفت که من پس از سه روز دوباره زنده خواهم شد.^{۶۴} پس امر کن تا روز سوم قبر را نگهبانی کنند تا مبادا شاگردان او بیایند و جسد او را دزدی کنند، آنگاه به مردم بگویند که او پس از مرگ زنده شده است. در آن صورت فریب آخر بدتر از فریب اول خواهد بود.»^{۶۵} پیلاتوس به آنها گفت: «شما خودتان نگهبانانی را مؤظف سازید و تا جایی که ممکن است از آن قبر محافظت کنید.»^{۶۶} پس آنها رفته

سنگ قبر را مَهر و لاک کردند و نگهبانانی در آنجا گذاشتند تا از قبر محافظت کنند.

رستاخیز و ظهور عیسی

(همچنان در مرقس ۱۶: ۱-۱۰ و لوقا ۲۴: ۱-۱۲ و یوحنا ۲۰: ۱-۱۰)

۲۸ ^۱ پس از روز سَبَت، سحرگاه روز یکشنبه، مریم مَجَدَلِیَه و آن مریم دیگر به دیدن قبر رفتند. ^۲ ناگهان زلزله شدیدی رُخ داد، زیرا فرشته خداوند از آسمان پایین شده به سوی سنگ آمد و آن را به یک طرف انداخته بر روی آن نشست. ^۳ صورت او مانند رعد و برق می درخشید و لباسهایش مانند برف سفید بود. ^۴ از دیدن این واقعه نگهبانان از ترس لرزیده و مانند مُرده‌گان به زمین افتادند.

^۵ آنگاه فرشته به زنان گفت: «نترسید، شما عیسای ناصری را می‌پالید که بر صلیب گشته شده بود. ^۶ او اینجا نیست. چنان‌که خود او گفته بود، زنده شده است. بیایید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید، ^۷ زود بروید و به شاگردان او بگویید که او از مرگ برخاسته است، او پیش از شما به جلیل خواهد رفت و شما او را در آنجا خواهید دید. توجه کنید که من این را به شما گفته‌ام.» ^۸ آنها در حالی که ترسیده بودند، با بسیار خوشی قبر را با عجله ترک کردند و دوان‌دوان رفتند تا این خبر را به شاگردان برسانند. ^۹ در راه ناگهان عیسی را دیدند که با آنهاست و می‌گوید: «سلام بر شما!» زنان پیش پاهای او به خاک افتادند و او را سجده کردند. ^{۱۰} آنگاه عیسی به آنها گفت: «نترسید، بروید و به برادران من بگویید که به جلیل بروند و در آنجا مرا خواهند دید.»

نگهبانان قبر به سران کاهنان گزارش می‌دهند

^{۱۱} وقتی زنان از آنجا حرکت کردند، عده‌یی از نگهبانان به شهر رفته آنچه را که واقع شده بود، به سران کاهنان خبر دادند. ^{۱۲} سران کاهنان پس از ملاقات و مشورت با بزرگان قوم، پول زیادی به عسکران دادند ^{۱۳} و به آنها گفتند که بگویید: «شاگردان او در شب آمدند و هنگامی که ما خواب

بودیم، جسد را ربودند.^{۱۴} و اگر این موضوع به گوش والی رسید، خود ما او را قانع می‌سازیم و شما در امان خواهید بود، در این مورد تشویش نکنید.»^{۱۵} پس نگهبانان پول را گرفته همان‌طور که به آنها گفته بودند، عمل کردند و این گفته‌ها تا به امروز در بین یهودیان شایع است.

عیسی مأموریت بزرگ به شاگردانش می‌سپارد

(همچنان در مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸ و لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹ و یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳ و اعمال رسولان ۱: ۶-۸)

^{۱۶} پس آن یازده شاگرد به آن تپه‌ای در جلیل که عیسی به آنها نشانی آن را گفته بود، رفتند.
^{۱۷} وقتی آنها عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. اما بعضی از آنها هنوز شک داشتند.^{۱۸} آنگاه عیسی پیش آمد و با آنها صحبت کرده گفت: «تمام قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است.^{۱۹} پس بروید، همه ملت‌ها را شاگرد من سازید، آنها را به نام پدر و پسر و روح مقدس تعمیم دهید^{۲۰} و به آنها تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما فرمان داده‌ام، انجام دهند و به یاد داشته باشید که من هر روزه تا به ابد با شما هستم.»